

سیر تاریخ‌نگاری در افغانستان در گفتگو با مورخ معاصر دکتر عبدالمجید ناصری داودی

اشاره

مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی از نویسندگان فعال، پرکار و پرنویس در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ در نشریات و مجلات افغانستانی در ایران به شمار می‌رفت و مقالات متعددی در نشریات و کتاب‌های چندی از ایشان به نشر رسیده است. غالب آثار تولیدی دولت‌آبادی معطوف به تاریخ بود. اکنون و در آستانه سال‌یاد ایشان یکی از شماره‌های «مجله عدالت و امید» به یادنامه و کارنامه وی اختصاص یافته است. در همین راستا بر آن شدیم که گفتگویی داشته باشیم با مورخ ارجمند جناب دکتر عبدالمجید ناصری در باره سیر تاریخ‌نگاری در افغانستان و بررسی کارنامه مرحوم دولت‌آبادی. ضمن سپاس از ایشان که دعوت مجله عدالت و امید را پذیرفت، مطالب زیر، حاصل گفتگویی است که در تاریخ ۲۵ میزان ۱۴۰۲ انجام گرفت.



ایشان، یعنی تاریخ‌نگاری در افغانستان و نیز شخصیت ایشان از حضرت‌عالی که سال‌ها در تاریخ و تاریخ‌نگاری مطالعه داشته‌اید استفاده نماید. نخستین پرسش این است که تاریخ‌نگاری از چه بایستگی‌هایی باید برخوردار باشد؟

دکتر ناصری: با سلام خدمت شما و همه کسانی که این مصاحبه را مطالعه می‌کنند و از روی دقت و کنجکاوی و ژرفاندیشی نسبت به نکات آن می‌نگرند و استفاده می‌کنند. از همه همکاران عزیزتان هم تشکر می‌کنیم که این مجله وزین را با همه تحولات و فراز و فرودهایی که دو سال اخیر تاریخ ما و کشور ما داشته است، ادامه داده‌اند و هنوز هم به حیات خود ادامه می‌دهد و این شماره را به موضوع شخصیت‌نگاری یکی از شخصیت‌های زحمت‌کش، پرتلاش، عدالت‌خواه و مظلوم ما، جناب نویسنده گرامی، محقق گران‌قدر و پیشگام، جناب استاد بصیراحمد

عزیمه: در آغاز از جنابعالی بابت اینکه دعوت بنیاد اندیشه را پذیرفتید تشکر می‌کنیم. چنانکه مستحضر هستید مجله عدالت و امید از سری مجلات بنیاد اندیشه است که در کابل منتشر می‌شد و موضوع آن معرفی چهره‌های تأثیرگذار در بین مردم و به ویژه جریان عدالت خواهی است. این شماره مجله به یاد کرد زنده یادل بصیراحمد دولت‌آبادی اختصاص یافته است که از نویسندگان پرکار و تأثیرگذار در میان فرهنگیان افغانستان بود. مجموعه فعالیت‌های ایشان در مجله حبل‌الله، هفته نامه وحدت، سراج، صراط و تألیف چندین کتاب نشان دهنده پرکاری و تلاش مستمر ایشان در این عرصه است. البته مرکز ثقل فعالیت‌های ایشان تاریخ و تاریخ‌نگاری می‌باشد و هیئت تحریریه مجله عدالت و امید نیز بر آن است که در خصوص موضوع کار

دولت‌آبادی اختصاص داده‌اند.

در پاسخ به سوال جنابعالی عرض کنیم که قطع نظر از معانی آکادمیک و لغوی که برای تاریخ شده است، تاریخ اهدافی را دنبال می‌کند، هر قدر تاریخ‌نگاری یا مکتب تاریخ‌نگاری که به این اهداف نزدیک باشد و این اهداف و منویات تاریخ را برآورده بسازد، بهترین تاریخ و تاریخ‌نگاری به شمار می‌رود.

نخستین هدف تاریخ در حوزه جغرافیای معنایی و علمی خود و حوزه‌ای که از آن متوقع است، پاسخگویی به حس کنجکاوی است. اولین هدف و فلسفه تاریخ این است که حس کنجکاوی جامعه و افراد را نسبت به گذشته‌شان پاسخگو باشد. ما از کجا آمده‌ایم، آمدنم بهر چه بود، چه سیری پیموده‌ایم، تاکنون چه تجاربی را اندوخته‌ایم و اگر بخواهیم گذشته چراغ راه آینده باشد چه تجارب گذشته‌ای را بدست آورده‌ایم و چگونه می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟ پس حس کنجکاوی ما با توجه به موضوعاتی که گذشته دارد گسترده است. به همین مناسبت، تاریخ هم دارای شاخه‌هایی است و شاخه‌هایش متعدد هستند. گاهی حس کنجکاوی ما نسبت به گذشته یک تبار است که آنجا تاریخ تبار و اقوام است. گاهی نسبت به مذهب است؛ آنجا تاریخ مذاهب و ادیان مطرح می‌شود. گاهی مربوط به منطقه و جغرافیای خاص است؛ تاریخ هرات، تاریخ بلخ، تاریخ بامیان، تاریخ غزنی، تاریخ کابلستان و خراسان و اصفهان و فارس و آذربایجان و سند در این حوزه تاریخ‌های محلی مطرح می‌شوند. گاهی به طور کلی تاریخ عمومی راجع به حکومت‌ها است؛ اینجا تاریخ سیاسی حکومت‌ها مطرح می‌شود. تاریخ رسالت، تاریخ خلفای راشدین، تاریخ خلفای اموی، عباسی‌ها و عثمانی و... مطرح می‌شود. این تاریخ عمومی است. پس با توجه به این حوزه‌های مختلف، ما می‌بینیم این حوزه‌ها پاسخگوی همان حس کنجکاوی است.

هدف دوم تاریخ عبرت‌آموزی است. تاریخ معمولا حاوی دو صفحه سیاه و سفید می‌باشد. قسمتی از تاریخ بشر در بخش‌های گوناگون سیاه بوده است، جنگ‌ها، تبعیض‌ها،

زورگویی‌ها و تعصبات بوده است، کشتارها بوده است و حتی جنوساید و نسل‌کشی‌ها بوده است. این‌ها تاریخ سیاه بشر هستند و ما هر چه دقیق‌تر بخش‌های گوناگون تاریخ مثل قتل عام مردم بلخ، نیشابور و بامیان را در نظر بگیریم، تاریخ در این بخش می‌تواند دقیق‌تر ما را جوابگو باشد و بتواند بیشتر ما را در بخش عبرت‌آموزی به جامعه یاری برساند و از این رهگذر چراغ راه آینده شود. این بهترین تاریخ است.

هدف سوم تاریخ الگوسازی و سرمشق‌گیری است که همان بخش و صفحه سبز یا سفید تاریخ باشد. اگر فجع‌ترین حادثه مثل عاشورای سال ۶۱ قمری را در عرصه کشور عراق کنونی و سرزمین کربلا در نظر بگیرید، یک صفحه سیاه دارد که یزید و یزیدیان باشد که طاغوت و باطل هستند، یک صفحه سفید سرمشق‌گیری و الگودهی دارد که امام حسین (ع) و یارانش و خاندانش و اصحابش و راه و رسمش و سیره و اخلاق و رویه‌اش است. این‌ها بخش سفید تاریخ یا سبز تاریخ هستند که الگو می‌دهند. وقتی تاریخ عاشورا نوشته می‌شود هر چقدر که بیشتر بتواند این الگوها را شفاف‌تر، بی‌عیب‌تر، بی‌نقش‌تر، بی‌گرایش و بی‌آرایش برای ما بازتاب بدهد و به نسل‌های آینده آگاهی و بیداری ببخشد و نسل‌های آینده را آشنا بسازد، این‌ها بهترین تاریخ هستند. به عنوان نمونه همین‌طور راجع به تاریخ‌های دیگر ملل و اقوام یا موضوعات گوناگون و شاخه‌های مختلفی که تاریخ دارد.

چهارم و مهم‌ترین هدف تاریخ، موضوع شناسایی یا هویت‌شناسی است. تاریخ با این که مربوط به گذشته است، ولی درعین حال مهم‌ترین مولفه است که هویت ما را بازتاب می‌دهد و ما را به خود ما و دیگران معرفی می‌کند و دیگران را به خودشان و به ما معرفی می‌کند. ما چگونه ما شدیم، ما چه هستیم، از لحاظ هویت چه شخصیتی داریم، چه دیدی داریم، دین موجود ما چگونه شکل گرفته است، باورهای موجود ما، عقاید، فرهنگ، لباس پوشیدن، غذا خوردن، نشستن، برخاستن، شادی، غم، عزاداری، جشن و سرور، رفت‌وآمد، تعامل ما با

می‌شود، شما در کلاس دانشگاه مشغول تدریس هستید دانشجویان و خودتان حضور دارید، همین که این فرد وارد می‌شود، حافظه خود را از دست می‌دهد و شما اگر از او سوال کنید که اسمش چیست؟ نمی‌داند، از کجا آمدی؟ نمی‌دانم، به کجا می‌خواهی بروی؟ نمی‌دانم، الان چه کار می‌خواهی بکنی؟ نمی‌دانم، این‌ها چه کسی هستند؟ نمی‌دانم، اینجا کجاست؟ نمی‌دانم. این فرد که حافظه‌اش را از دست داده، قابل مدیریت همه است. دیگران مدیریت او را برعهده می‌گیرند و به او می‌گویند شما مثلا از بامیان آمدی در حالی که شما مثلا از بادغیس آمدی، او به کابل آمده شما می‌گویید اینجا جاغوری است، او اسمش علی محمد است شما می‌گویید محمد علی است، او می‌خواست به قندهار برود شما می‌گویید می‌خواهی به دایکندی بروی و از اینجا دهها مسئله دیگر. دیگران مدیریتش می‌کنند، در حالی که او مدیریت خود را به خاطر از دست دادن حافظه از دست می‌دهد و زمام امورش به دست دیگران می‌افتد. کسانی که تاریخ نداشته باشند یا تاریخ را کم اهمیت جلوه بدهند مثل همان فرد هستند. جامعه‌ای که تاریخ خود را نداند و به خوبی تاریخ خود را به نسل‌های آینده گزارش دقیق ندهند و آن‌ها را آگاه نسازند، آن‌ها هویت‌شان سرگردان است. در نتیجه هویت‌شان در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. دیگران برایش هویت و ویژگی تعریف می‌کنند و هویتش را مدیریت می‌کنند. به جای اینکه بگویند شما مردم افغانستان اینگونه تاریخ غنی دارید، جهان را اداره کردید، توانایی دارید، گذشته طلایی دارید یا شما مردم هزاره از متوسط استعداد جهانی استعداد شما بالاتر است، شما دارای توانایی فوق‌العاده هستید، دارای گذشته مشعشعی هستید و امروز هم می‌توانید بر مشکلات کنونی فائق بیایید و می‌توانید در خدمت فرهنگ و علم و دانش جهانی باشید، به او می‌گویند شما نمی‌توانید والی بامیان شوید، شما نمی‌توانید با هم اتفاق کنید، همیشه باید بارکش باشید. این‌ها بازتاب‌های هویت هستند

یک بار ما مردم افغانستان این هزاره را به داشتن استعداد بالا، به سخت‌کوشی، صداقت، اتحاد، اینکه از

همدیگر و دیگران و کشور، نام و نشان ما، این نام‌گذاری‌ها، این ویژگی‌های گوناگونی که ما در بخش‌های گوناگون ابراز می‌کنیم، این‌ها چرا این‌گونه است؟ این را تاریخ به ما بازتاب می‌دهد. این‌ها یک شبه به وجود نیامده‌اند. چرا ما نام هزاره داریم، چرا ما نام‌های ترکیبی داریم، چرا ما اینگونه لباس می‌پوشیم، چرا ما این‌گونه شادی خود را ابراز می‌کنیم، چرا اینگونه عزاداری برای اهل بیت یا برای عزیزان مان می‌کنیم، چرا اینگونه شادی می‌کنیم، چرا این لهجه را داریم، چرا ادبیات ما به این شکل روند پیدا کرده و در طول تاریخ خود را بروز داده، چرا موسیقی ما بیشتر غم‌آلود است، چرا غم را بازتاب می‌کند یا همین‌طور روابط خانوادگی، سیاسی، اجتماعی و باورهای ما، عقاید، مذهب، دین، زبان، لهجه، معماری، خانه‌هایی که می‌سازیم، ادبیات، ضرب‌المثل‌های ما چرا اینگونه شکل گرفته‌اند، نگاه ما به خودمان و دیگران چرا اینگونه است، نگاه دیگران به ما و خودشان چگونه است، رقابای ما چه می‌گویند، دهها مسئله‌ای که وجود دارد مربوط به مسئله چیستی و کیستی ما است. این چیستی و کیستی را تاریخ بیشتر به ما نشان می‌دهد و ما اگر تاریخ را دقیق بخوانیم، خوب مطالعه کنیم و هوشمندانه استفاده کنیم و دقیق استفاده کنیم و هوشمندانه داشته‌های تاریخی خود را به نسل موجود و آینده ارائه دهیم و به آن‌ها گزارش دهیم، می‌توانیم هویت خود را مدیریت کنیم. هویت یک امر کاملا قابل مدیریت و قابل شکنندگی و قابل تغییر است؛ بنابراین اگر ما گذشته خود را خوب بدانیم، وضع فعلی خود را می‌توانیم مدیریت کنیم، می‌توانیم گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم. ندامت‌های گذشته و اشتباهات گذشته برای ما کمتر رخ می‌دهد یا اصلا رخ نمی‌دهد.

این قسمت را با یک مثال خدمت‌تان به پایان می‌بریم. کسانی که تاریخ را نمی‌دانند، ملتی که تاریخ ندارند یا تاریخ‌شان را دیگران می‌نویسند یا تاریخ‌شان دچار تحریف شده باشد، مانند یک فردی هستند که حافظه ندارد یا حافظه خود را از دست می‌دهد. یک فرد نادان در این دفتر شما، منزل و کلاس شما وارد می‌شود، همین که وارد

بحران‌های عمیق و شکننده‌ای که هر ملتی بود نابود می‌شد؛ ولی این ملت و این قوم ققنوس‌وار از میان خاک و خاکستر بلند می‌شود و می‌تواند بر همه مشکلات فائق بیاید و از متوسط استعداد جهانی استعدادش برتر است و اهل تلاش و صداقت و دیانت و پاکی و استعداد بالا است، تعریف می‌کنیم. این یک گونه هویتش تعریف می‌شود. یک بار دشمن هویت را تعریف می‌کند و می‌گوید شما نسل چنگیز هستید، استعداد ندارید، شما کوهستانی هستید، به جایی نمی‌رسید، بالاترین مقامی که باید آرزو کنید این است که والی بامیان شوید. این دو دسته تعریفی است که از هویت و تاریخ می‌شود. در طول تاریخ تلاش شده که سلاطین، زورمندان و قدرتمندان و حاکمان و کشورگشایان تاریخ را به نفع خود مصادره کنند. هیچ قدرتی در تاریخ گذشته به قدرت نرسیده است مگر اینکه دست به تاریخ‌نویسی زده و تاریخ نوشته و خواسته هویت خود را به آن صورت که می‌خواهد، بازتاب دهد و معرفی کند که نشان اهمیت تاریخ است.

پژوهش: تبیین شما نسبت به بایسته‌های و شایسته‌های تاریخ‌نگاری معطوف به اهداف است، ولی منظور ما بیشتر اوصاف و ویژگی‌های فرایند تاریخ‌نگاری است. پژوهشگر تاریخ چه بایسته‌هایی را باید رعایت کند تا بتواند اهداف تاریخ‌نگاری را به بهترین شکل ممکن برآورده سازد؟

دکتر ناصری: تاریخ‌نگاری باید چند ویژگی مهم باید داشته باشد: اولاً نگارنده آن باید از لحاظ توانایی علمی و فهم و شناخت مسائل تاریخی دارای توانایی کافی باشد و بتواند فهم و شناخت درستی از مسائل تاریخ داشته باشد. مثلاً اگر تاریخ حکومت‌ها را می‌نویسد، باید از حکومت، حاکمان، ضوابط، قوانین، دیوان‌ها و لایه‌های مختلف اداری و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌شان شناخت داشته باشد، یا اگر راجع به تاریخ محلی می‌نویسد، باید از جغرافیا، زبان و مردم و فرهنگ و گذشته وضعیت حال آن شناخت داشته

باشد.

اصل دوم بی‌طرفی است، یک تاریخ‌نگار به طور کلی باید خود را از تمام تعصبات و حب و بغض‌ها خالی کند. مورخ باید در صدد این باشد که این سوژه تاریخی را خوب بشناسد و بشناساند. این خیلی مهم است. به هر میزان که مورخ بی‌طرف باشد موفق‌تر است.

اصل سوم ادبیات است. ادبیاتی که در تاریخ به کار برده می‌شود باید ادبیات علمی باشد؛ در تاریخ نباید از ادبیات مداحی، شعری، استعاری و سب و لعن استفاده شود، همان‌گونه که نباید از ادبیات تملق یا نفرت استفاده شود. مدح و ذم پدیده‌ها را به مخاطب واگذار کنیم. او باید قضاوت کند که خوب است یا بد، قابل مدح است یا ذم، خادم است یا خائن.

اصل چهارم توجه به اسناد است. تاریخ بدون سند اصلاً به وجود نمی‌آید. اگر خودمان تاریخ می‌نویسیم باید مشاهده کنیم یا کسانی که هم زمان ما هستند باید مشاهده کنند و مطمئن باشیم از آن چیزی که بدست می‌آوریم. اگر خودش گزارش نمی‌کند، باید تلاش کند اسناد معتبر پیدا کند. سند معتبر چند ویژگی دارد: باید دست اول، بدون نقص و بدون معارض باشد؛ اگر معارض هم دارد باید مرجحاتی داشته باشد که در یک مبارزه نفس‌گیر مورخ این مرجحات را پیدا و حقیقت را از خلال انظار و اسناد معارض روشن کند. طبیعی است که با همه این‌ها محقق هم باید بیطرفی خود را در فهم این اسناد و مقایسه آنها و نتیجه‌گیری و بازتاب آن حفظ کند. مثلاً اگر خروجی سند این است که ۵۰ نفر تظاهرات کرده است، ما آن را ۱۵۰ نفر گزارش نکنیم، ریز این مسائل هم مهم است که چقدر در فهم قضیه تخصص دارد و چقدر در انتقال آن در زبان تخصص دارد.

پژوهش: تاریخ‌نگاری در افغانستان به خصوص در افغانستان معاصر از چه زمانی آغاز شده و چه مراحل را پشت سر گذاشته و هر مرحله چه شاخصه‌هایی دارد؟

می‌دهد؛ ولی آنچه که مربوط به دوره اسلامی می‌شود، تاریخ ما عمدتاً تا قرن پنجم توسط مسلمانان تحت عنوان تاریخ اسلام و فتوحات و تاریخ‌های عمومی و محلی به زبان عربی نوشته شده است، مثل تاریخ هرات، فضایل بلخ، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات یا تاریخ‌نامه هرات سیفی هروی.

از قرن پنجم زبان فارسی در افغانستان رشد و بالندگی یافت و مرکز ادبیات و فرهنگ و کم‌کم زبان علم جهان اسلام شد و علم و فرهنگ و هنر به زبان فارسی انتقال و نگارش یافت. اولین متون تاریخی در افغانستان به زبان فارسی نگارش یافت. اولین بار تاریخ کشور و منطقه در افغانستان با مرکزیت شهر غزنی به زبان فارسی توسط مردم دانشمند آن سامان نوشته می‌شود بنام تاریخ گردیزی توسط دانشمند معروف شهر گردیز، مرکز پکتیای افغانستان، عبدالحی گردیزی و تاریخ مسعودی توسط ابوالفضل بیهقی و طبقات ناصری توسط قاضی منهج الدین سراج جوزجانی نگارش می‌یابد. این‌ها مهم‌ترین متون تاریخی هستند که باقی‌ماندند.

البته در همین زمان تاریخ خراسان توسط مردم افغانستان و هم توسط عرب‌هایی که خارج از افغانستان بودند به زبان عربی و به زبان فارسی نوشته شده که باقی‌مانده است. ولی خوشبختانه قسمت عمده تاریخ گردیزی، طبقات ناصری و تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی باقی مانده است.

بعد از این دوره تاریخ‌نامه هرات است توسط سیفی هروی، بعد روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات از معین‌الدین محمد اسفزاری هروی و بعد فضایل بلخ است. این‌ها منابع تاریخی بسیار عمده ماست تا به دوره تیموریان قرن هشتم و نهم در هرات برسیم.

عدالت و امید: این مجموعه ای را که نام بردید بیشتر مربوط چه مقطع تاریخی است؟

ناصری: تاریخ‌نگاری از قرن چهارم و پنجم شروع می‌شود، در قرن پنجم تاریخ گردیزی، در قرن پنجم و ششم تاریخ بیهقی، در قرن هفتم طبقات ناصری، در ادامه قرن

دکتر ناصری: مطرح کردن تاریخ افغانستان در ابتدای کار برای کسانی که در تاریخ و فرهنگ این کشور دستی از نزدیک بر آتش نداشته باشند، متناقض و نامفهوم به نظر می‌رسد؛ چون افغانستان یک عنوان جدید است که به دوران معاصر محدود می‌شود و تاریخ فراتر از دوران معاصر را در بر می‌گیرد. از این جهت تا حدی متناقض نما به نظر می‌رسد، ولی اگر دقت کنیم عنوان افغانستان جدید است، اما سرزمین، گذشته، مردم، شهرها، زبان، فرهنگ، دیانت، حضورشان در تاریخ و فعالیت‌شان، نقش‌آفرینی‌شان، تاثیر و تأثراتی که داشته‌اند و تحولات و حوادثی که پشت سر گذاشته‌اند، افغانستان به تاریخ اسلام و بلکه قبل از آن و میلاد بر می‌گردد. از این رو وقتی افغانستان می‌گوییم، یکبار این عنوان و جغرافیای کنونی افغانستان را در نظر می‌گیریم و یکبار فراتر از این عنوان جغرافیا و مردم و شهرها و اقلیم و فرهنگ و داشته‌های معنوی مادی این سرزمین را در نظر می‌گیریم. اگر دومی منظور باشد، یعنی مردم و سرزمین افغانستان، داشته‌های معنوی، مادی، تمدن و فرهنگ افغانستان و تحولات این سرزمین که به گذشته‌های دور برمی‌گردد، به اسلام بلکه قبل از اسلام و قبل از مسیحیت و قبل از تاریخ برمی‌گردد. از این جهت ما دوره‌های متعددی را شاهد هستیم.

تاریخ یکبار به معنای صرف گذشته می‌آید، مثلاً آثار تاریخی و گذشته افغانستان، یکبار به معنای علمی می‌آید که گذشته‌ها را به صورت روشمند مورد تحقیق و کنکاش قرار می‌دهد. تاریخ افغانستان یعنی کتاب‌هایی که راجع به گذشته نوشته شده‌اند و به صورت روشمند کار شده‌اند. به صورت عمده می‌شود گفت که از گذشته‌های افغانستان قبل از اسلام ما منبع مکتوب جز آنچه که در کتاب‌های مذهبی بوده است، در بودا و اوستا بوده است و در منابع شبیه آن، ما چیزی نداریم. ممکن است آثار باستانی داشته باشیم مثل بودا و آثار باستانی که در جاهای مختلف مثل بامیان، غزنی، بغلان، بلخ، لشکرگاه و لوگر افغانستان کشف شده است. این آثار باستانی کشف شده تاریخ افغانستان را در دوره‌های مختلف قبل از اسلام و دوره‌های اسلامی بازتاب

هشتم و نهم تاریخ مجمل فصیحی و حبیب السیر و روضه الصفا را داریم. در قرن دهم و یازدهم بابرنامه و اکبرنامه را داریم که این‌ها توسط نویسندگان برجسته دربار بابرین به زبان فارسی نوشته شده‌اند. اکبرنامه و بابرنامه توسط خود بابر نوشته شده‌اند.

بعد از آن تاریخ عباسی را داریم که در دربار صفوی نوشته شده است و در ادامه آن در قرن سیزده جهانگشای نادری را داریم که در زمان نادرشاه افشار نوشته شده است. بعد با به حکومت رسیدن احمدشاه ابدالی و مرکزیت قندهار دوره تاریخ معاصر افغانستان شروع می‌شود و آهسته آهسته تجزیه امپراتوری فارسی زبان بین ایران و افغانستان است که اینجا تاریخ احمدشاهی را شاهد هستیم و تاریخ دره‌الزمان زمان شاه ابدالی را شاهد هستیم.

در ادامه در دوره‌های متاخر سراج‌التواریخ را شاهد هستیم که به عنوان یک شاهکار تاریخی نگارش پیدا کرده است. در ادامه تحقیقات تاریخی استاد احمدعلی کوهزاد به نام افغانستان در پرتو تاریخ و پادشاهان متاخر افغانستان نوشته خافی نگارش یافته است. در ادامه به افغانستان در مسیر تاریخ اثر میرغلام محمد غبار و افغانستان در پنج قرن اخیر اثر میرمحمدصدیق فرهنگ می‌رسیم. در کنار میرمحمدصدیق فرهنگ، باید از برادرش سید قاسم رشتیا نام ببریم که افغانستان در قرن نوزده را نوشته است.

آثار دیگری مانند مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول اثر ملا افضل ارزگانی، تاریخ هرات، عیاری از خراسان اثر شاعر برجسته خلیل‌الله خلیلی است. در کنار این بزرگان باید از عبدالحی حبیبی نام ببریم که خیلی در تاریخ زیاد کار کرده است و کتاب‌هایی مانند افغانستان قبل از اسلام، افغانستان بعد از اسلام، مختصر تاریخ افغانستان و ادبیات هنر در دوره تیموریان و امثال این‌ها را نوشته و مقالات زیادی در مجلات دارد. یا همین چهار جلد دایره‌المعارف بزرگ به نام آریانا که از اواخر سال ۱۳۲۰ شمسی کار آن شروع شده و تا اواخر ۱۳۴۰ تمام می‌شود. این اثر یک مجموعه‌ای بنام دایره‌المعارف آریانا است که در آن مقالات متعددی از میرعلی‌اصغر شعاع، براتعلی تاج، عبدالحی حبیبی

و افراد دیگر وجود دارند.

این مجموعه با وجود همه نقاط ضعف و قوتش یک کار تاریخی مهم است. در این دوره پیشوا کتابی به نام غوریان را نوشت. محمدآصف مایل هروری کتاب‌های ریز و درشتی را به عنوان کتاب‌های درسی تاریخ نوشت. شخصیت‌های دیگر در سال‌های اخیر هم درباره تاریخ آثاری دارند که بردن نام همه آن‌ها فرصت طولانی می‌طلبد. همه این افراد کار مهمی انجام داده‌اند و سهمی در بازتاب تاریخ جدید داشتند. مثلاً در همین روزها ما تجلیل بسیار وسیع و گسترده‌ای را در شهرهای گوناگون اروپا از شخصیت برجسته‌مان استاد حاج کاظم یزدانی داریم که پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها و صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع و همین‌طور کتاب‌های شبیه مردان کوهستان و امثالش را نوشته است که به شدت قابل تقدیر هستند.

در دوران جهاد حضور افراد جدیدی را شاهد هستیم که در تاریخ‌نگاری دست زدند. یکی از برجسته‌ترین این‌ها جناب استاد بصیراحمد دولت‌آبادی است که ایشان تحقیقات تاریخی خود را از سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ در مجلات گوناگونی اعم از مجلات سازمان نصر افغانستان، پیام مستضعفین، مجله حبل‌الله و در ادامه مجلات حزب وحدت اسلامی اعم از هفته‌نامه وحدت و نشریات تخصصی مانند سراج باشد، نگارش می‌دهند. سرانجام دست به تألیف کتاب می‌زند. شناسنامه افغانستان، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان و هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت کتاب‌های عمده‌ای هستند که ایشان نوشت و مقالات بسیار زیادی را که در مجلات گوناگون مربوط به سازمان نصر در دوران اول جهاد اعم از پیام مستضعفین و مجله حبل‌الله و بعد در دوران حزب وحدت از سال ۱۳۶۸ به بعد مجله‌های حزب وحدت، هفته‌نامه حزب وحدت و مجلاتش مثل سراج و صراط و امثالش دارد.

پژوهش: به لحاظ زمانی هر دانشی گاهی مورد اقبال قرار می‌گیرد و گاهی مورد بی‌مهری. از این دید

تاریخ‌نگاری افغانستان چه زمانی بیشتر، مورد اقبال واقع شده است و دلیل آن چی می‌تواند باشد؟

دکتر ناصری: به عنوان یک اصل کلی هر زمان امنیت سراسری و آزادی نسبی و رفاه نسبی وجود داشته است اقبال به تاریخ‌نویسی هم وجود داشته است. از آن طرف، هر دوره‌ای که جنگ و جدل و نزاع سلاطین و شاهزادگان و گرفتن تاج و تخت است، زمینه برای کارهای فرهنگی و کارهای علمی وجود نداشته و انگیزه و فرصت وامکانات وجود نداشته است؛ در نتیجه تاریخ‌نگاری نیز وجود نداشته است. در دوره غزنویان ما اوج تاریخ‌نگاری و منابع مهم تاریخی به زبان فارسی را شاهدیم. غزنویان که در شهر غزنی حضور داشتند و این شهر پایتختشان بود و بعد تقریباً همه آسیای مرکزی و کل افغانستان کنونی حتی منطقه سنکیانگ یا کاشغر و قسمت‌های کاشغر و بر قسمت کل شبه قاره هند و پاکستان بنگلادش و هند و قسمت عمده ایران تا بغداد تا خلیج فارس حاکم بودند. فقط بغداد و اطرافش در دست آل بویه بود. کل ایران در دست این‌ها بود. آسیای مرکزی در دست این‌ها بود، مرکز افغانستان غزنی بود، امنیت سراسری بود و سلاطین غزنوی به خصوص سلطان محمود فتوحات فوق العاده‌ای در هند کرد. غنائمی که به دست آوردند، ثروت هنگفتی که با پیل حمل می‌کردند، این‌ها وارد غزنی می‌شدند. طبیعی بود که در این زمان بیش از چهارصد تا شاعر وجود داشت که تعداد مهم‌شان دارای شاهنامه‌هایی بودند و از آن‌ها شاهنامه فردوسی باقی مانده و بقیه کم کم به تاریخ سپرده شده و کمتر شهرت دارند. در این زمان تاریخ‌نگاری اوج پیدا می‌کند. در کنار شعرسرایی و ساخته شدن دیوان‌های و شعر و شاهنامه نویسی که توسط ابوالقاسم فردوسی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، کسای مروزی و زینعلی مروزی انجام می‌شد، تاریخ‌نگاری توسط شخصیت‌هایی مثل گردیزی، بیهقی و جوزجانی و امثال این‌ها به وجود می‌آید؛ بنابراین در هر زمانی که امنیت وجود داشته و آزادی نسبی وجود داشته و حاکمان از این امر استقبال کرده‌اند و مجال قلم زدن را دادند، شما می‌بینید که تاریخ‌نگاری

وجود داشته است. با جنگ‌هایی که در اواخر غزنویان پیش می‌آید، تاریخ‌نگاری با مشکل مواجه می‌شود. وقتی غوریان از مرکز هزارستان می‌آیند و غزنی را می‌گیرند و بعد فتوحات سلطان محمود را در شبه قاره ادامه می‌دهند و شبه قاره را فتح می‌کنند و دهلی را مرکز اسلامی می‌سازند، در این زمان باز هم تاریخ‌نگاری و زبان فارسی به خاطر امنیت و رفاهی که بوجود می‌آید و آزادی بیشتری که غوریان به مردم و مذاهب و اقوام و دانشمندان می‌دهند، رشد می‌کند و آثار تاریخ‌نگاری مثل طبقات ناصری و تاریخ سند معصومی و امثال آن نوشته می‌شوند. دوباره وقتی غوریان می‌روند و مغول و چنگیز حاکم می‌شود، ناامنی‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها به وجود می‌آیند و فرار دانشمندان به وجود می‌آید و منطقه روی ناامنی را می‌بیند و دوباره تاریخ‌نگاری مانند تمام فعالیت‌های فرهنگی دیگر رو به کساد می‌رود و مورد ادبار قرار می‌گیرد، تا دوباره این بار تیمور روی کار می‌آید و سراسر جهان فارسی و بخش عمده جهان اسلام را فتح می‌کند، فرزندش شاهخ هرات را پایتخت قرار می‌دهد و هرات به عنوان غزنین دوم، غور دوم یا بلخ دوم شناخته می‌شود و به مرکز فرهنگ و تمدن جهان اسلام تبدیل می‌شود. در این زمان در سایه امنیت، آرامش و همین‌طور آزادی نسبی و رفاه نسبی که به وجود می‌آید و رونق تمدنی که به وجود می‌آید، تاریخ‌نگاری اوج می‌گیرد، تاریخ‌های قطور و مهمی مانند روضه الصفا و حیب السیر و مجمل فصیحی و حتی منابع جغرافیایی مانند ربع هرات و امثالش نوشته می‌شود؛ همچنین وقتی تیموریان ساقط می‌شوند، تا مدتی جنگ و نابودی بود و دیگر تاریخ وجود ندارد، ادبیات و علم و فرهنگ و فنون دفن می‌شود تا مقداری مغولان در شبه قاره، اول در کابل زهیرالدین بابر بعد در دهلی این حکومت امپراتوری مغولان یا مغولان کبیر یا بابریان را شکل می‌دهد.

مغولان امنیت سراسری را در شبه قاره و بخشی از افغانستان حاکم می‌کنند و دوباره آثار تاریخی مثل بابرنامه و اکبرشاه و اکبرنامه و امثال آن شکل می‌گیرند و به تاریخ اقبال نشان داده می‌شود. در قلمرو صفویه هم وقتی حاکمیت

تثبیت می‌شود، تاریخ صفوی و امثال آن نوشته می‌شود. بعد جنگ‌هایی پیش می‌آیند و صفویه منقرض می‌شود؛ سپس نادرشاه می‌آید و بعد از کشتارهای اولیه و فتوحات، یک ثبات نسبی را به وجود می‌آورد و جهانگشای نادری نوشته می‌شود. وقتی نادرشاه از بین می‌رود مدت‌ها جنگ و ویرانی بوده و دوره فترت به وجود می‌آید تا احمدشاه حکومت قندهار و قسمت عمده سرزمین فارسی یعنی خراسان را تثبیت می‌کند و تا نیشابور را فتح می‌کند. در این زمان تاریخ احمدشاهی به وجود می‌آید و کم‌کم، البته با اقبال کمتر، تاریخ احمدشاهی نوشته می‌شود و در ادامه دره‌الزمان نوشته می‌شود. بعد از این دوره منابع تاریخی مدتی دچار رخوت شدند؛ چون سلاطین محمدزایی به طور کلی به فرهنگ و تمدن و نوشتار و مرکز دانش‌سازی، مدرسه‌سازی و دارالفنون‌سازی و مرکز علمی کمتر توجه می‌کردند و بیشتر به فتوحات، جهانگیری و جهاد و این‌ها توجه داشتند. لذا در این زمان تاریخ نگاری کمتر رونق می‌گیرد تا دوره حبیب‌الله خان پدر امان‌الله که مهمترین منبع تاریخی افغانستان سراج‌التواریخ، نوشته می‌شود. امنیت نسبی در افغانستان حاکم می‌شود و آن استبداد و خودکامگی بی‌مانند و کشتارهای عبدالرحمان هم تمام می‌شود، امنیت به وجود می‌آید، آزادی نسبی به وجود می‌آید، آن خفقان عبدالرحمانی از بین می‌رود و سرانجام سراج‌التواریخ نوشته می‌شود. در ادامه آن‌ها پادشاهان متأخر افغانستان نوشته یعقوب‌علی خافی و مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول نوشته می‌شود. بعد از آن دوران طولانی حکومت محمدظاهرشاه است و کودتا و جنگ‌هایی که حبیب‌الله کلکانی علیه امان‌الله خان انجام داد و بعد حکومت سقوی به وجود می‌آید. بعد از جنگ‌هایی که نادرشاه علیه حبیب‌الله کلکانی بجهسقا به وجود می‌آورد و خودش چهار سال حکومت پر از تلاطم داشته و سرانجام یک تثبیت حکومت بعد از کشته شدن نادرشاه توسط پسرش محمدظاهرشاه و برادرانش، به خصوص محمدهاشم خان و محمود خان یا محمودشاه و همین‌طور شاه ولی که قدرت عمده را داشتند، به وجود می‌آید. این حکومت طولانی باعث می‌شود که یک

دوره‌های سه‌گانه‌ای باشند، اگرچه خفقان شدید بوده است. در دوره نخست‌وزیری محمدهاشم خیلی منابع تاریخی به وجود نمی‌آید یا در خفا بود و بعد از آن هم کمی رسانه‌های گوناگون رونق پیدا می‌کند و هم آزادی نسبی به وجود می‌آید و هم به فرهنگ و علم و دانش و دانشگاه توجه می‌شود، دانشگاه کابل قبل از دانشگاه تهران تاسیس می‌شود و مراکز علمی تاسیس می‌شوند، مطبوعات کمی توسعه پیدا می‌کنند، تاریخ‌نگاری هم به وجود می‌آید که در ادامه ما شاهد همین تاریخ‌هایی هستیم که خدمت شما گفتیم

نویسنده: اگر بخواهید مجموعه کتاب‌های تاریخ معاصر افغانستان را به لحاظ گرایش‌های فکری، روشی و اعتبار تقسیم‌بندی کنید، مجموعه آثار تولیدشده در عرصه تاریخ را چگونه دسته‌بندی می‌فرمایید؟

دکتر ناصری: بسیار سوال دقیق و کاربردی است. تاریخ معاصر افغانستان بعد از قدرت یافتن احمدشاه ابدالی در قندهار در سال ۱۱۲۶ شمسی شکل می‌گیرد و از نگاه‌های متعدد می‌توان آن تقسیم‌بندی کرد. تاریخ معاصر افغانستان با حاکمیت احمدشاه ابدالی و تأسیس پادشاهی سدوزایی در قندهار به پایتختی قندهار شکل می‌گیرد که توسط فرزندش تیمورشاه، پایتخت به کابل منتقل شده و به تدریج با فعالیت‌ها و جنگ‌ها، نزاع‌ها و رویکردهایی که بیشتر به استعمارزدگی در تاریخ افغانستان توسط سلاطین سدوزایی و محمدزایی منجر شد، سرانجام سرزمین خراسان محدود شد تا به جغرافیای فعلی منحصر شده و نام افغانستان به تدریج در سال‌های اخیر (یعنی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) به خود گرفت. این منابعی که در این دوره تاریخ معاصر نوشته شده است را می‌توان از نگاه‌های متعددی تقسیم کرد.

نظر بنده این است که هیچ یک از این منابع تاریخی بی‌فایده نیست؛ حداقل این است که دیدگاه و فرهنگ و باورها و معتقدات و منویات یک نویسنده، یک نماینده، یک

کمی بالاتر از دربار پیش برود. افغانستان را به شدت نام ببرد، افغان را نام ببرد، گذشته‌های تاریخی افغانستان را در یک چارچوب فرهنگ و ادبیات و گرایش قومی تفسیر کند و رنگ و لعاب پژوهشی و باستان‌شناسی و رنگ و لعاب تاریخی و متن‌شناسی و هرمنوتیک به آن بدهد. این خیلی مهم است. لذا هر جا شما می‌بینید بحث‌های گوناگونی که مطرح می‌کند به یک نحوی قبائل و تمدن و فرهنگ و سفرنامه و زبان را نام‌های جغرافیایی را شخصیت‌های تاریخی را حاکمان و حوادث را تحلیل و تفسیر و توجیه می‌کند و حاشیه می‌زند. حتی ایشان کتاب‌هایی زیادی، از جمله طبقات ناصری و یا فضایل بلخ را تصحیح و چاپ کرده است. همین‌طور در دوره غزنویان کتاب‌های کلامی به زبان فارسی نوشته شده، کتاب‌های جغرافی نوشته شده و کتاب‌های رجالی نوشته شده است، ایشان بعضی کتاب‌ها را تصحیح و چاپ کرده و در زبان تصحیح منویات قومی را گسترش داده است. مثلاً طرف زبانش ترکی بود. ایشان می‌گوید منظورش ترکی است که از شاخه‌های غلجایی است که در مقور بوده، یا اینکه وقتی حاکمی مثلاً نماینده هیات غزنی به دربار غور آمد، زبان همدیگر را مستقیماً متوجه نمی‌شدند. ایشان نمی‌گویند که لهجه شان با همدیگر فرق داشت، بلکه می‌گویند که زبان غوریان پشتو بوده، غزنی که زبان فارسی بود، مترجم لازم داشتند. یک مترجم پشتو آوردن که زبان فارسی غزنوی را به پشتو و زبان پشتو را به فارسی غزنوی ترجمه کند. یا عنوان غرجستان که یکی از عناوین بخش عمده هزارستان است و از قدیمی‌ترین واژه‌های فارسی زابلی است. ایشان آن را راحت به غرستان تبدیل می‌کند و می‌گوید غر در زبان پشتو یعنی اینکه این سرزمین پشتون‌ها بوده و با لهجه‌ی پشتو این عنوان را گذاشته است. معنایش این است که اینجا پشتون‌ها بودند، اما توجه نمی‌کنند که این توجیه ادبی با زبان، تاریخ و مذهب این منطقه سازگاری دارد یا با کتاب‌هایی که در این زمان تالیف شده، مانند چهار مقاله عروزی سمرقندی یا کتاب واعظ کاشفی سبزواری تطابق دارد یا نه؟ یا با کتاب‌هایی که توسط صفی کاشفی

طیف فکری، یک تبار، یک قوم و مجموعه‌ای از یک قوم را بازتاب می‌دهد. بنابراین بنده معتقدم هیچ کتابی بی‌فایده نیست. مهم این است که ما نویسنده‌اش را بشناسیم، شرایط را بشناسیم و ادبیات و اهداف و منویاتش را بشناسیم. از یک منظر کتاب‌های تاریخ معاصر افغانستان به تاریخ درباری و تاریخ انتقادی تقسیم می‌شوند. یک دسته تاریخ‌های کاملاً سیاسی دولتی و درباری هستند. این‌ها همان منویات دربار را پوشش داده‌اند، بعضی از آن‌ها مقداری نگاه انتقادی داشتند، بعضی هم نداشتند، بعضی همان اهداف و نگاه دربار را با نگاه‌ها و زوایا و حاشیه‌ها و دیدگاه‌های شخصی خودشان هم بازتاب داده‌اند، بعضی‌ها نداده‌اند. آن‌هایی که با نگاه شخصی بازتاب داده‌اند، بعضی‌ها ایشان بیشتر رنگ و لعاب و جان مایه‌های قومی داشتند. بعضی‌ها جان مایه‌های فکری و ایدیولوژیک مثل چپی داشت. به‌عنوان مثال غبار یک تاریخ‌نویس است و تلاش کرد که تاریخش در محدوده نگاه دربار باشد ولی نگاه انتقادی خودش را هم دارد. این نگاه انتقادی بیشتر با جانمایه فکری و ادبیات چپی است. ایشان رابطه خوبی با دیانت و مذهب ندارد. در نتیجه تفکر چپی که دارند معمولاً حوادث و رخدادها و ادبیات را بیشتر طبق مذاق دربار طرح می‌کند. در مواردی هم به‌صورت ملایم نقد می‌کند. ایرادهایش را می‌گیرد، منتها ایرادهایش را با جانمایه چپی می‌گیرد یعنی جامعه را طبق همان تفکر چپی فیودال و کارگر می‌داند، یک طبقه را زحمتکش و یک طبقه را سرمایه‌دار می‌داند و این به نفع زحمت‌کشان و ادبیات کارگری و ادبیات زحمت‌کشان و ادبیات فیودال است. غبار معمولاً تاریخ اجتماعی می‌نویسد. ادبیات تاریخ غبار ادبیات چپی با جان مایه و تفکر چپی است و تا حد زیاد مارکسیستی است.

شخصیت دیگر عبدالحی حبیبی است که خیلی در تاریخ کار کرده است. این شخصیت از جهات گوناگون قابل بررسی است. ایشان تاریخ دربار را با ادبیات و منویات و سیاست دربار نوشته؛ ولی همیشه با جان مایه و تفکر کاملاً قوم‌پرستی و ناسیونالیستی است. لذا تلاش کرده است که

سبزواری فرزند واعظ کاشفی سبزواری نوشته شده تطابق دارد یا نه؟ این کتابها در دربار تیموریان نوشته شده است. اینها کدامشان به زبان پشتو نوشته شده؟ اینها را استناد می‌کنند به پته خزانه که یک کتاب مجعول است و بین همگان به مجعول بودن مشهور است. به این کتاب خیلی از مسائل نسبت داده می‌شود که نه پشتوشناسان نه نسخه شناسان و باستان شناسان هیچکس اثر اصلی آن را ندیده و ادبیاتش را ندیده، نگارشش را ندیده، متن اصلی‌اش را ندیده و به صورت نقل قول و کپی در اختیار کسانی قرار داده شده و ادعا شده که این از دوره غوریان است در حالی که هیچ سندی ندارد. منظور این است که ایشان چنین شخصی است.

در کنار ایشان یک شخصیت برجسته‌ای به نام ملا فیض محمد کاتب است که ایشان هم مورخ دربار بوده است. ایشان با ادبیات دربار و با اسناد موجود در دربار و با حفظ امانت تمام وقایع و حوادثی که در اسناد بوده را در سراج‌التواریخ نوشته که بیشتر به عنوان مرجع کتابهایی مثل تاریخ افغانستان بعد از اسلام در قسمت معاصر مثل تاریخ مختصر افغانستان در دو جلد و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و افغانستان در پنج قرن اخیر و خیلی کتابهای دیگر به شمار می‌رود. در اینجا فیض محمد کاتب راه سومی را پیموده و این متن را به صورت کاملا امانت از آنچه از اسناد آمده است و با ادبیات دربار منعکس کرده است. هیچ جا خودش حاشیه نزده و فقط ریز مسائل را با ادبیات دربار نوشته است. اینجا امانت‌داری کرده مستقیما اسناد را هم نقل کرده و مهم‌تر این که این مطالب را از نظر حاکم وقت حبیب‌الله خان، پسر امیر عبدالرحمن گذرانده است. بنابراین این یک متن کاملا متقن با اسناد دربار و واقعیات آن زمان و با جزئیات است که هیچ حاشیه‌ای هم ندارد. نه حاشیه ملی‌گرایی و قوم‌پرستی را مطرح کرده و نه در آن دخل و تصرف‌های تفکر چپی و راستی مطرح شده است. منتها ریز مسائل مطرح شده است. در حالی که کتاب غبار حواشی دارد و تفکر چپی در آن دخالت پیدا کرده است. کسی که از افغانستان در مسیر

تاریخ استفاده کند باید با این تفکر آشنا باشد که نویسنده آن در زمانی که قضاوت و داوری مستقیم و غیرمستقیم نسبت به حوادث و رخدادها و شخصیت‌ها دارد، وقتی قضاوت مستقیم دارد در قسمت اسلام و تفکر چپی، این می‌لغزد و معمولا تفکر چپی را در آنجا حاکم می‌کند.

همین‌طور راجع به عبدالحی حبیبی روشن است که آنجایی که مسئله قومیت مطرح می‌شود، چه در زبان چه در شخصیت چه در حوادث چه در جغرافیا چه در تصحیح متون، فرد باید آگاهی داشته باشد که عبدالحی حبیبی از این جهت شخصی فوق‌العاده فعال و جهت‌گیر و دارای نظر و جهت است. در جهت‌هایی که مربوط به مسائل غیرقومی و غیر تباری می‌شوند ایشان مطالب خوبی می‌نویسند؛ اما آنجایی که مربوط به تبار می‌شوند، چه در تصحیحات، چه در تحقیقات‌شان، چه در جغرافیا نگاری چه در ادب و هنرنگاری و چه در مورد تحلیل و گزارش مسایل گوناگون و تاریخ‌نگاری، آنجاها معمولا ایشان یک ویژگی برجسته‌ای دارد که همه چیز را به طرف قوم‌نگاری و نگاه قوم‌نگارانه به مسائل توجیه می‌کند.

پرسش: آیا فکر نمی‌کنید که ملا فیض محمد کاتب هم با این که انعکاس دهنده تاریخ دربار است، ولی به صورت نهان گرایش قومی و مذهبی در اثرش نهفته دارد؟

دکتر ناصری: راستش من چنین چیزی به دست نیاوردم. چون ادبیات حاکم بر این تاریخ ادبیات کاملا درباریست. یعنی دربار آن‌هایی را که مرتد دانسته، مرتد گفته، آن‌هایی را که بدشکل گفته بد شکل نوشته، آن‌ها را که محکوم کرده محکوم کرده، آن‌ها را که بد نیت گفته، آن‌هایی که بدسیرت گفته بدسیرت گفته، عین زبان حبیب‌الله و عبدالرحمان را ما در قدم به قدم و وجب به وجب و سطر به سطر و پاراگراف به پاراگراف سراج‌التواریخ می‌بینیم و به خصوص در این جلد چهارم که دوره خودش را دوره عبدالرحمان را و فجایع کشور در زمان عبدالرحمان را و نسل کشی هزاره‌ها را مطرح کرده است. در نتیجه ادبیات،

منویات و تصمیمات تصمیم‌گیران رهبران مشخص می‌شود. فیض‌محمد کاتب همچنین کاری کرده است. یک کار بزرگ و هنر بزرگ ایشان این بود که هم جزئیات حوادث را فرو نگذاشته، حوصله‌مندی و توانایی و استعدادش و جزئیات حوادث را از نظر دور نداشته، هم طبق اسناد و مدارک متقن آورده و همه آن‌ها مستند هستند؛ همچنین توانسته با آن ادبیات بیاورد. هنرمندی سومش این است که رضایت دربار را جلب کرده است، سرانجام دربار بر قسمت‌هایش خط بکشد، بقیه آنچه که مانده است حالا در تاریخ معاصر بسیار مغتنم است و توانسته از آتش زدن و کنار زدن و دفن کردن مصون باشد در آرشیو ملی باشد و امروز در فضای جدید چاپ بشود و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ قرار بگیرد. باید روشن شود که در افغانستان چه منویات، شخصیت‌ها، اهداف و مجموعه‌هایی حکومت می‌کردند.

دکتر ناصر: شما از دو نوع تاریخ‌نگاری یاد کردید که یک نوع آن تاریخ‌نگاری دباری بود. نوع دوم آن چیست؟

دکتر ناصر: شکل دومی که بیشتر در سال‌ها و دهه‌های اخیر و عمدتاً در نیم قرن اخیر در سایه تحولات مهم سیاسی پیش آمد، تاریخ‌نگاری انتقادی بود. این نیم قرن با همه ویرانگری و مشکلاتی که داشت، شاهد شکست طلسم انحصار و استبداد بود که خود زمینه را برای آزاداندیشی، انتقاد از گذشته، نقد گذشته و تفکر و تأمل نسبت به گذشته فراهم نمود. مهاجرت مردم به کشورهای همسایه و گوشه گوشه عالم موجب گردید که فرزندان مهاجر بتوانند در خارج از کشور تحصیل کنند و آگاهی‌شان نسبت به فضای جدیدی که در کشورهای اروپایی آمریکایی استرالیایی و خاورمیانه، به خصوص ایران وجود داشت، ارتقا پیدا کند. از جمله زمینه این فراهم شد که یک نگاه انتقادی به تاریخ داشته باشند؛ به حاکمان، روابط مردم و حکام، روابط کشور با دول استعماری. این نگاه‌ها و این فضای جدید و این سواد نسبتاً بالای تخصصی که افغان‌ها و فرزندان مهاجر به دست آوردند، باعث شد که یک

ادبیات دربار است، اسناد هم اسناد دربار است. فیض‌محمد کاتب در کتاب سراج‌التواریخ زیرکانه ریز حوادث را با جزئیات مطرح کرده و این مسایل و جزئیاتی که عبدالرحمان اقدام کرده و کار کرده و افراد و فرماندهان و سردارانش و شخصیت‌های گوناگون کار کرده این‌ها جز نقض حقوق بشر جز ملت کشی جز کودک کشی جز جابجایی یک کتله بزرگ بیگناه و جز برچسب مذهبی تهیه کردن توسط عده‌ی مزدور و در راستای استعمار کاری نکرده‌اند. این به نظرم برمی‌گردد به آن سیاست حکومت. این از نظر حکومت رد شد اما این که سیاست و نفع کلان حکومت در این بود که اصلاً تاریخ را نمی‌نوشت این بحث دیگر است.

به نظر ما میرزا فیض‌محمد کاتب یک کار بزرگ کرده، فیض‌محمد کاتب یک کار کاملاً با امانت کرده، در هیچ جایی نیست که او فرمان حکومت را اقدامات نسل‌کشی فرماندهان عبدالرحمان را بنویسد و آنجا محکوم کند یا بگوید بی‌گناه بود. نه می‌گوید این‌ها باغی بودند این‌ها بدنیت بودند این‌ها بدسیرت بودند این‌ها سیاه بخت بودند محکوم بودند، ادبیات او دقیقاً ادبیات اسناد مدارک دولتی است منتها ایشان آمده با اجازه دولت و مأموریت دولت، این اسرار را افشا کردند. حال اگر کسی باشد که بتواند منویات و اسناد ریز دوران کززی و اشرف غنی را افشا کند، به نظر ما خدمت بزرگی است، با همان ادبیات آن‌ها با همان مصاحبه‌ها و گزارش‌های‌شان، همان جلسات سری که آقای اشرف غنی با فضلی و محب و هیات‌های گوناگون بسیار مهم ناتو و آمریکا داشته که هیچ هزاره را آنجا راه نمی‌دادند. وقتی نسبت به اشرف غنی در سال آخر حکومتش اعتراض شد که چرا در این جلسات مهم و تعیین کننده به خصوص این هیات‌های مهم که از سیا و آمریکا می‌آیند، چه سیاسی چه امنیتی و چه جاسوسانش می‌آیند، هزاره‌ها نیستند، می‌گوید مگر ما فقط برای هزاره‌ها یا افغان‌ها تصمیم می‌گیریم؟ ما برای کل افغانستان تصمیم می‌گیریم و نماینده کل افغانستان هستیم. ما مگر قوم‌گرا هستیم؟ در حالی که به اشرف غنی می‌شد گفت که چه شکالی دارد هزاره‌ها هم باشند؟ چون زوایایی از تاریخ و

فضای جدید تاریخ‌نگاری به وجود بیاید که ما در راستای خودآگاهی در راستای بیداری در راستای نگاه انتقادی مردم ما و مجاهدین ما و ملت ما به وجود آمد. در نتیجه به تدریج اقلیت هوشیار و نخبه این جامعه دست به نگارش زدند و منابع گوناگونی به وجود آمد. این افراد با برخی از ویژگی‌های‌شان شناخته می‌شوند و ما هم بعضی ویژگی‌های‌شان را می‌شماریم.

اولا اینکه این شخصیت‌هایی که تاریخ نگاشتند از لحاظ آگاهی و سواد تاریخی از سواد بالایی برخوردار بودند و منابع گوناگون را به صورت درست فهم می‌کردند.

دوم اینکه به منابع متعدد دسترسی داشتند تنها منبع سراج التواریخ، پادشاهان متأخر نبود. تنها منبع مثل لغت‌نامه‌ی دهخدا که برای دایره‌المعارف آریانا استفاده کردند نبود. این‌ها منابع گوناگون را دسترسی داشتند. بعد از اینکه تفکر آزاد، نگاه انتقادی و سواد بالا داشتند، به منابع گوناگون دسترسی داشتند.

سوم روش تاریخ‌نگاری را آشنا بودند که تاریخ را چگونه باید با سند بنویسند. اسناد باید معتبر باشند و منابع باید بی‌طرف باشند. با نگاه انتقادی بنویسد.

چهارم: سرانجام فشار دولت و حاکمان یا صلح ارباب قدرت هم نبود که مانع شوند، بلکه در دوردست‌ها با استقلال با آگاهی با آزادی و آزادی این‌ها را نوشتند و ادبیات‌شان، ادبیات خوب و مناسبی بود که در سایه مطالعات زیاد در خارج کشور به دست آورده بودند؛ در نتیجه یک فضای جدید و روند جدید در تاریخ‌نگاری به وجود آمد که ما در سایه این فضا، کتاب‌هایی مانند پژوهش در تاریخ هزاره‌ها به قلم استاد حاج کاظم یزدانی، شناسنامه افغانستان، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان و هزاره‌ها از قتل عام تا هویت تالیف شخصیت برجسته‌ی مثل بصیراحمد دولت‌آبادی، هزاره‌های افغانستان توسط دکتر سید عسکر موسوی و تاریخ هزاره‌ها توسط علی فولادی و تاریخ ملی هزاره‌ها توسط تیمورخان اف نگارش یافت.

کتاب زمینه‌ها و پیشینه‌های جنبش اصلاحی بنده در

تاریخ معاصر هویت نگاه غیر حکومتی دارد. در این کتاب از افرادی یاد شده است که در برابر استبداد تسلیم نشدند و زمینه اصلاح را به وجود آوردند؛ از زمان احمدشاه ابدالی، مثل ملا نجم‌الدین قندهاری، تا ملا فیض محمد کاتب و ابراهیم خان گاوسوار و همین‌طور وحیدی جاغوری و شخصیت‌های دیگری مثل عبدالخالق هزاره و تا دوره معاصر. درباره زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در مقابل حکومت خودکامه، تاریخ را از نگاه مردم از نگاه اقلیت معترض می‌نویسیم. با همین نگاه تاریخ تشیع و مشاهیر تشیع را نوشتیم تا تاریخ هزاره‌ها از لحاظ مذهبی نوشته شود. این یک جواب غیر مستقیم به امثال عبدالحی حبیبی است که اگر این غور مرکز پشتون‌ها و برادران پشتون ما بوده و زبانش پشتو بوده، پس این‌ها در زمان امام علی(ع) در سال ۳۶ هجری که امیر شنسب و برادرش که از مرو است مسلمان و شیعه شد و بعد از آن توسط حاکم دمشق در سال ۴۷ قتل عام شدند و بعد در زمان عاشورا این‌ها سب علی نکردند و در عاشورا این‌ها قیام کردند. این‌ها در کجای تاریخ برادران پشتون ما انعکاس پیدا کرده؟ کی مذهب این‌ها شیعه بوده؟ کی این‌ها از لعن علی سر باز زدند که در عالم هیچ منبری نماند مگر اینکه بر آل یاسین در زمان خلفای دمشق لعن کردند. مگر اهالی غور چه کسانی بودند؟ و بعد در مقابل عاشورا چه کسی عکس العمل نشان داد؟ بعد سلطان محمود چه کسانی را به جرم کافر بودن کشتار کرد و بعد از آن چگونه حکومت را گرفتند؟ حتی وقتی دهلی را فتح کرد، سومین حاکم هزاره‌ها در آنجا راضیه بیگم است. این عدم تعصب جنسیتی را پشتون‌ها کی داشتند؟ این‌ها در واقع جواب غیر مستقیم به عبدالحی حبیبی است که این غرجستان و غور مذهب شیعه را داشتند.

حاج کاظم یزدانی می‌گوید این‌ها هزاره‌ها بودند، ما می‌گوییم این‌ها شیعه بودند و هر دوی این‌ها جواب آن است. آقای عتیق الله پژواک تاریخ غور را نوشته و عینا کپی کرده از گفته‌های عبدالحی حبیبی و از نگاهی که در تاریخ توله بوده یا پشتو توله بوده است. ما عبدالحی حبیبی را به چالش می‌خوانیم. می‌گوییم اگر غور مرکز برادران

تلاش زیاد کردیم تا پایان‌نامه‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد به سمت و سوی افغانستان شناسی و به صورت علمی و مستند پیش بروند، نه اینکه تعصب قومی باشد نه تعصب منطقه‌ای باشند نه تعصب زبانی باشد، بلکه بر اساس نگاه انتقادی به منابع تاریخی و نگاه علمی و مستند و بیطرفانه تاریخ کشور نگاشته بشود تا این تاریخ هم هویت ما را بازتاب بدهد هم فرهنگ ما و گذشته ما را و هم چراغ راه برای آینده بشود و زمینه‌ای برای تفاهم را فراهم کند و اقوام گوناگون با شناسایی دقیق گذشته‌شان همدیگر را بشناسند و در کنار هم احساس هویت واحد کرده و زندگی مشترک و متحد و با تفاهم را شکل بدهند.

پژوهش‌ها: در تکمیل این بحث از سایر اقوام چه کسانی را می‌شناسید که با نگرش انتقادی به تاریخ آناری را نوشته باشند؟

دکتر ناصری: متأسفانه زمینه‌هایی برای تبادل نظر و مناظره‌ی علمی فراهم نشده است. ما می‌دانیم که کتاب‌های متعددی به زبان پشتو در ساحه پشتو زبان‌های ما در شهرها و مراکز چه در کابل چه در قندهار چه در ننگرهار و جلال‌آباد چه در خارج کشور مثل پیشاور نوشته شده است، ولی اینکه نگاه‌شان انتقادی باشد خیلی کم می‌بینیم. معمولاً نگاه‌شان حتی تندتر از تاریخ‌درباری هست. کتاب‌هایی که ما دیدیم راجع به شاهان افغانستان و نسبت به حاکمان افغانستان اینگونه هستند یا اینکه تاریخ افغانستان را آوردند. همان گذشته‌ها را هم وقتی آوردند، تاریخ افغانستان را آوردند، یعنی از حاکمان افغانستان نام بردند، ما فرصت‌های زیادی داشتیم. مثلاً در سال ۲۰۱۳ میلادی غزنی به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام از سوی آیسسکو یا بخش فرهنگی کنفرانس اسلامی به رسمیت شناخته شد و بنا شد که مراسم‌های متعددی در غزنی و کابل گرفته شود؛ اما متأسفانه به دلیل ناامنی گرفته نشد. البته کتاب‌هایی چاپ شد و بعضی کتاب‌ها عرضه شد معرفی شد و مقالاتی نوشته شد، ولی در هیچ کدام این‌ها حتی در یک نشست یا پیش‌نشستی راجع به سال

پشتون ما بوده که آن‌ها هم هموطن ما هستند و زبان‌شان پشتو بوده پس این مردم کی رفتند پیش امام علی و مسلمان شدند و امام علی به آنان عهد و لولا داد؟ در سال ۳۶ کی با مردم مرو هم مذهب و هم قوم بوده؟ خود عبدالحی حیبی می‌نویسد: در همین زمانی که حاکم غور رفت نزد امام علی در سال ۳۶ اسلام آورد و عهد و لولا گرفت، یک شاخه‌ای از همین آل شنسب و حاکمان غور در مرو زندگی می‌کردند. آن‌ها نیز نزد امام علی (ع) رفتند. بعد این‌ها کی پذیرای امام رضا شدند و بعد از او در زمان حاکمان دمشق کی این‌ها بعد از اینکه نزد امام علی عهد و لولا گرفتند، از لعن امام علی سر باز زدند؟ در عاشورا کی این‌ها واکنش نشان دادند؟ با ابو مسلم خراسانی کی این‌ها همکاری کردند؟ با چه زبانی همکاری کردند؟ چه کسی با ابو مسلم بود؟ کی پذیرای امام رضا شدند و چه کسانی از درون این‌ها برخاستند و بعد مذهب این‌ها باقی ماند تا زمانی که حکومت را به دست گرفت؟ به خاطر همین تفاوت مذهبی با غزنویان مشکلات اساسی داشتند، چه تفاوتی غزنویان داشته‌اند که این قدر بین‌شان جنگ‌های خونین بود که در هیچ جای دیگر این چنین جنگ خونین نبود؟ وقتی دهلی را فتح کردند این غوریان چطور آنجا تعصب جنسیتی نداشتند تعصب مذهبی نداشتند، تعصب فرهنگی و زبانی نداشتند و سومین حاکم شان راضیه بیگم می‌شود؟ این راضیه بیگم از کدام تبار برادران قبایل پشتون بوده؟ این‌ها خودش جواب است.

منابعی مثل تاریخ تشیع در خراسان عهد تیموریان، تاریخ تشیع در افغانستان تا قرن هفتم و در کنار کتاب‌های جدیدی که نوشته شده است، این‌ها بسیار منابع مغتنمی است. این منابع یک نگاه انتقادی کارشناسانه و مستند به منابع اولیه و بی‌طرفانه به تاریخ کرده و تاریخ را از این دیدگاه کاوش کردند و دیدگاه جدیدی را طرح کردند. در کنار این همچنان پایان‌نامه‌های متعددی که نوشته شده تحقیقاتی که در مجلات گوناگون شده بسیار مغتنم است، هر چند این‌ها در آغاز راه هستند و هنوز ما زمینه‌های زیادی برای کار داریم. در جاهایی که زمینه وجود داشته

۲۰۱۳ که در مرکز ولایت گذاشته شد، آنجا بنده سخنران اصلی بودم و بعضی دوستان دیگر هم بودند و از برادران گوناگون آنجا سخنران بودند و ما منتظر بودیم که نگاه دیگر داشته باشند. بیشتر آمدند شعر گفتند و مداحی کردند و بیشتر از بعضی مشاهیر معاصر غزنی مثل ملاغوث و ملا ملنگ نام بردند، به جای اینکه این تاریخ را تحلیل کنند. همانجا ما اشاره کردیم به بالا حصار غزنی که در اینجا شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده و در اینجا گفته شده:

چو ایران نباشد تن من مباد
در این بوم و بر زنده یک تن مباد
در همینجا گفته شده:

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

پس فارسی اینجا زنده شده، عجم اینجا زنده شده و اینجا شاهنامه شکل گرفته و به وجود آمده اینجا زبان فارسی بوده، در حالی که در همان زمان در ایران کنونی آل بویه بوده و زبان رسمی و درباری‌شان عربی بود، اصلا فارسی نبود. پس عجم آنجا زنده شد و فارسی به وجود آمد. کم‌کم در سایه‌ی هنر و زبان‌گرایی و تشویق و ترغیب و صلح و انگیزه‌های دیگری که سلاطین غزنوی داشتند، همه شعرای بزرگ و بیش از چهارصد شاعر به وجود آورد و فارسی را پرورش و رشد داد تا اینکه قندش ساخت و در زمان حافظ در قرن هفت و هشت گفت: «شکرشکن شدن طوطیان هند *** زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود». آن قند از افغانستان و غزنی به بنگاله یعنی هند رفت و زبان رسمی و علمی و درباری هند و مغولان و حکومت‌های اسلامی تا آمدن استعمار فارسی شد. این‌ها در غزنی بود ما نگاه غیر از این نداشتیم.

پژوهش: این سخن نسبت به پشتون‌ها تاحدی قابل قبول است ولی ما دو مجموعه قومی دیگر را هم داریم که در تاریخ افغانستان با ما شریکند یکی تاجیک‌ها و دیگری ازبک‌ها. کار این‌ها را چگونه می‌بینید؟

دکتر ناصری: از تاجیک‌ها ما کتاب‌هایی را دیدیم چه راجع به تفسیر شاهنامه چه راجع به تاریخ معاصر. اینکه تاریخ معاصر را با نگاه انتقادی نوشته باشند کمتر دیدیم. بیشتر مثلاً عیاری از خراسان راجع به بچه سقا را بررسی کردند و به جای این‌که به آن صورتی که بوده است مطرح بشود یا با آن اصطلاحاتی که معمولاً در تاریخ رسمی مطرح شده است، بچه سقا را به عنوان یک عیار مطرح کردند. یا زمانی که شاهنامه را تفسیر کردند، بیشتر روی زبان و ادبیات فارسی تاکید کرده است و جای‌ها و جغرافیای آن را مطرح کردند. همین‌طور راجع به شخصیت‌های گوناگون کتاب نوشتند، کتاب تاریخ معاصر را نوشتند و این‌که نگاه انتقادی داشته باشند ما ندیدیم. از برادران ازبک هم بیشتر با رویکرد ترک‌تباری دیدیم. کتاب‌هایی نوشته شده من قسمت‌هایش را دیدم که بیشتر روی تیموریان و هرات تاکید داشتند و اینکه علی شیر نوایی و شخصیت‌های برجسته آن دوران و کل تیموریان را از تیمور تا شاهرخ و تا آخرشان که میرزا حسین بايقرا باشد، این‌ها را ازبک بداند و ترک تبار بداند و مؤسسات، فرهنگ‌ها و بنیادهای به نام علی شیر نوایی و ترک تباران بسازند. این‌ها هست. اما متن علمی شسته‌ورفته‌ای را به آن حدی که بین هزاره‌ها کار شده هر چند در آغاز راه است، در آنجا کار شده باشد و تجربه شده باشد، به این وسعت و عمق، ما مشاهده نکردیم.

پژوهش: شما تا به حال به دو دسته تاریخ یعنی تاریخ دربار و تاریخ انتقادی اشاره کردید، دیگر چه تقسیم‌بندی برای تاریخ می‌توانیم داشته باشیم؟
دکتر ناصری: تاریخ از سه جهت دیگر قابل تقسیم است که به تاریخ نقلی، تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌شود.

تاریخ نقلی صرفاً گزارشگری دارد، فلانی نزد فلانی آمد و این سوال را کرد، ایشان هم جواب داد. کار ندارد این سوال را چرا پرسید و او چرا آن جواب را داد یا این سوال از چه پس زمینه‌ای برخوردار بود. فقط نقل می‌کند. همین نقل هم چون دوره‌ها گذشته است، ما به صورت سلسله

تقسیم دیگر به لحاظ مؤلفان است؛ مولفان تاریخ و این که چه کسانی تاریخ نوشتند، این‌ها زبانشان رویکردشان فرهنگشان ادبیاتشان اسناد و مدارکشان با همه این غنایی که دارد و تفاوت‌هایی که دارد، کاملاً شناسایی می‌شوند. لذا تاریخ نگار را می‌شود گفت هزاره‌های تاریخ‌نگار. منابع تاریخی که هزاره‌ها به وجود آورند تاجیک‌ها بوجود آوردند پشتون‌ها به وجود آوردند ازبک‌ها به وجود آوردند، این تقسیم تنها از لحاظ شناسنامه مؤلفان نیست، بلکه ادبیات هم فرق می‌کند. شما وقتی که عبدالرحمان را در تاریخ تعریف کنید، هزاره یک گونه او را بازتاب داده، تاجیک یک نوع بازتاب داده، تاریخی را که مثلاً آقای غبار به عنوان یک سید تاجیک از عبدالرحمان دارد خیلی فرق می‌کند با هزاره‌هایی که عبدالرحمان را معرفی کردند. هزاره‌جات و قوم هزاره‌ای که در دایره‌المعارف آریانا بازتاب پیدا کرده است، با هزاره‌هایی که در منابع تاریخی سید عسکر موسوی نوشته شده، در تاریخ‌های زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان نوشته شده، در شناسنامه افغانستان بازتاب پیدا کرده، در پژوهش در تاریخ هزاره‌ها بازتاب پیدا کرده، در تاریخ ملی هزاره تیمور خان‌اف بازتاب پیدا کرده، خیلی متفاوت است. بنابراین ما می‌توانیم منابع تاریخی معاصر را به تاریخ‌نگاری هزاره‌ها و تاریخ‌نگاری پشتون‌ها و تاریخ‌نگاری ازبک‌ها و تاریخ‌نگاری تاجیک‌ها تقسیم کرد. تاریخ‌نگاری هر قومی خیلی فرق می‌کند به خصوص اگر در حوادث معاصر برسیم. شما حوادث گوناگون را در نظر بگیرید، از غرب کابل در نظر بگیرید تا شروع انقلاب تا غرب کابل تا فتح کابل توسط مجاهدین و بعدش حکومت‌های گوناگون، کتاب‌های که به عنوان منبع مورد استفاده قرار گرفته‌اند توسط هر کدام خیلی متفاوت است. کافی است کتاب آقای گلبدین حکمتیار را راجع به جهاد و انقلاب و حوادثی که در افغانستان پیش آمد نگاه کنیم؛ به خصوص که همه حرف‌های متوجه جمعیت اسلامی است. کتاب جمعیت اسلامی را راجع به مسعود و حوادث کابل نگاه کنیم. این‌ها با هم به شدت متفاوت‌اند. در نتیجه این کتاب را می‌شود از این جهت

وار(عن فلانی عن فلانی و...) به آن شخصیت می‌رسیم. طبیعی است که اینجا علم رجال و روش تحقیق مطرح می‌شود که این نقل‌ها معتبرند یا نیستند. این مورد بیشتر در حدیث استفاده می‌شود که آیا مرسل یا مستند است یا نه، آیا از نظر شخصیت راوی کاملاً مورد اعتماد است، حسن است، ثقة است یا ضعیف و مردود و... کاری به عقایدش نداریم؛ چه بسا یک فرد متدین و خوب دروغ بگوید یا یک فرد کافر روایتش درست باشد یا یک شخص نسبت به یک روایت مذهبی تعصب نشان دهد اما درباره یک روایت غیرمذهبی تعصبی ندارد و آنجا از آرایه و کنایه استفاده نمی‌کند.

نوع دوم تاریخ تحلیلی است که صرف گزارش نیست، بلکه تحقیق هم می‌کند. می‌گوید شرایط راوی این بود، با توجه به این شرایط جامعه و منطقه و فردی و .. این سوال برایش پیش آمد، رفت و از چه مسیرهایی عبور کرد، نزد امام رفت و از او راجع به فلان چیز سؤال کرد، ایشان هم با توجه به شرایطی که داشت، تقیه بود یا نبود، فضای سیاسی باز یا بسته بود و وضع غالب فرهنگ چه بود جواب داد. بنابراین این تاریخ تحلیلی است که زمینه‌ها، علت‌ها و عوامل را مطرح می‌کند و خروجی شان را مطرح می‌کند و مجموع آن را بازتاب می‌دهد.

یکی هم تاریخ تحلیلی توصیفی است که ترکیبی از هر دو این‌ها است. هم روی سند تأکید دارد که حتماً این مطلب آمده باشد و هم اینکه چه زمینه‌هایی داشته که مطرح شده، برای او چرا مطرح شده و بعد چگونه توانسته برود و از امام سؤال کند و امام هم با توجه به شرایطشان چنین جوابی گفته است و دیگران و رقبا و دشمنان چه نظری داشته‌اند. این‌ها نمونه‌اند و در تاریخ افغانستان شبیه این‌ها مطرح می‌شود. گاهی فقط یک گزارشی می‌شود، گاهی تحلیل هم می‌شود؛ بنابراین تاریخ خوب که اهداف عمده را پوشش بدهد باید دقیقاً مستند و متقن باشد، مورخ و راوی شناخت کامل و دقیق داشته باشد، بی‌طرفی خود را حفظ کند و نتیجه‌گیری که دارد، کاملاً منطقی باشد و مبالغه و تقصیر و قصور نباشد.

تقسیم کرد.

تقسیم سوم به لحاظ زبان است، منابعی که به زبان فارسی نوشته شده و منابعی که به زبان پشتو نوشته شده است. منابعی که توسط یک قوم محروم نوشته شده یا توسط یک قوم برخوردار نوشته شده است. این‌ها خیلی متفاوت‌اند و منابع و تاریخی که در همین روزها الآن با جانمایه چپی نوشته می‌شود چه مستقیماً تاریخ باشد چه غیرمستقیم، کتاب‌ها و مقالاتی که سلیمان لایق نوشته، سخنرانی‌های نجیب‌الله، کتاب سه جلدی که سلطانی کشتمند نوشته بود راجع به سوانح خودش و رویدادهای معاصر افغانستان، کتاب و خاطرات عبدالکریم میثاق که در کنار سلطانی کشتمند وزیر بود و در این اواخر در لندن فوت کرد و یک رمان‌نویس و داستان‌نویس بود. ایشان خاطرات‌شان را نوشتند که بخشی از منابع تاریخی است. منابعی که مجاهدین نوشتند، تاریخی را که مجاهدین نوشتند، کتاب‌هایی که مجاهدین نوشتند و کتاب‌هایی که چپی‌ها نوشتند، این خودش یک تقسیم‌بندی است. شما کتابی را که آقای حسن شرق نوشتند و کتابی را که سلطانی کشتمند نوشته، مقالات و کتاب‌هایی را که سلیمان لایق نوشته و همین‌طور این وزیر خلقی که از غزنی بود، من در این لحظه اسمش را فراموش کردم علاوه بر این‌ها هم نوشته‌هایی که از اکرم یاری مانده. بنابراین با منابعی که دوستان مجاهدین نوشتند، این قابل تقسیم‌بندی است.

کتاب‌هایی که در داخل افغانستان نوشته شده‌اند با همه پیشرفتی که کردند کتاب‌هایی هستند که معمولاً ادیبانشان ضعیف و محدود است و از لحاظ علمی و بار علمی معمولاً کم بهره است، ولی کتاب‌هایی که در خارج کشور نوشته شده چه در لندن نوشته شده چه در آمریکا نوشته شده به زبان‌های انگلیسی و چه در ایران نوشته شده، این‌ها خیلی متفاوت هستند. خود این تقسیم‌بندی منابع و متون به وجود آمده در داخل کشور و خارج کشور است. داخل کشور از لحاظ ادبیات و منابع و از لحاظ رویکرد ضعیف و محدود است، رویکردهای بسیار محدود قومی دارد و در خارج کشور

از این جهت غنی‌تر است.

تقسیم‌بندی دیگر، دسته‌بندی به لحاظ تاریخ است. تاریخ افغانستان در دوره‌ی غزنویان، تاریخ‌نگاری بعد از غزنویان تا تیموریان. تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره تیموریان، تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره فترت که در دربار شیبانیه از یک در شمال، در دربار بابرین در کابل و دهلی و در دربار صفویه در اصفهان نگارش یافته است. چون افغانستان در این بین این سه قدرت تقسیم بوده و این دوره، دوره فترت است. از سال ۹۱۰ و ۹۱۱ قمری که هرات سقوط می‌کند تا دوره که احمدشاه ابدالی می‌آید.

تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان از دوره احمدشاه ابدالی شروع می‌شود و به چند دوره تقسیم می‌شود. تاریخ‌نگاری در دوره احمد شاه ابدالی تا اوایل حکومت ظاهر شاه و تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره ظاهرشاه و محمد داوود از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۵۷ و تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره جهاد و انقلاب اسلامی و جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان. از همان زمان تا کنون یک دوره جدید در تاریخ افغانستان را می‌بینیم. نمونه این محصولات را در دوره اخیر و هم‌زمان با آغاز جهاد افغانستان و در کنار شخصیت‌های برجسته‌ای مانند حاج کاظم یزدانی، مانند بصیراحمد دولت‌آبادی، مانند دکتر سید عسگر موسوی و نوشته‌هایی که بنده دارم و همین‌طور چه در تاریخ اسلام چه در تاریخ عاشورا و چه تاریخ افغانستان داشتم که بعضاً به زبان‌های گوناگون ترجمه شد. «انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سنت» چاپ ششم و هفتم آن در بازار است و به زبان عربی ترجمه شده تحت عنوان النهضة الحسينية من منظور السنی. به زبان پشتو ترجمه شده که دکتر عبدالرحیم درانی ترجمه کرده. به زبان عربی هم جناب دکتر محمد انور الرسافی ترجمه کرده است. شبیه این کتاب‌ها هست.

در کنار این‌ها باید از شخصیت‌های برجسته مانند استاد راهنمای ما جناب نجیب مایل هروری نام برد که تاریخ زبان در افغانستان را نوشته و بسیار کتاب مهمی است و همین‌طور کتاب‌های دیگری درباره افغانستان به زبان‌های گوناگون نوشته و منابع گوناگون تاریخ افغانستان

استفاده است. کتاب‌های دیگری هم وجود دارند، مثل آثار مرحوم حسین نائل که در سال‌های اخیر بنیاد اندیشه این‌ها را تحت عنوان هزاره‌شناسی یا مسائل هزاره نشر کرده است، کتابی که حسین شفایی تحت عنوان «زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان» نوشتند؛ همچنین مجلات تاریخی یا مقالاتی که در مجلات نوشته شده. این‌ها خیلی گسترده است، هر یک از این‌ها بسیار قابل استفاده است و همین‌طور کتاب‌هایی که خارجی‌ها نوشتند، به زبان فارسی ترجمه و نشر شده و در اختیار همه افغانستان پژوهان قرار گرفته، بسیار ارزشمند است.

هم‌چنین مجموعه‌ای را که تازگی جنابعالی و همکاران تان راجع به بامیان نوشتید و قبلاً نشر کردید. قبلاً جناب محمدجواد اصغری درباره‌ی بامیان سه جلد کتاب را نوشته بود، یا مجموعه غزنی‌شناسی در سال ۲۰۱۳، یا سه جلدی که بنده نوشتم که متأسفانه به صورت محدودی از سوی جامعه المصطفی نشر شده ولی هنوز اقبال نشر عمومی پیدا نکرده است و یا غزنی‌شناسی که در قالب چهار جلد توسط مجمع علما و طلاب جاغوری آن را سامان دادند و به چاپ رساندند. این‌ها بسیار مجموعه ارزشمندی است که در سال‌های اخیر نوشته شده است. این‌ها می‌توانند در راستای افغانستان‌شناسی بسیار کمک کنند. یا نوشته‌های شخصیت برجسته مرحوم استاد قندهاری، این شخصیت که نماینده هم بود، کتاب «دیروز و امروز افغانستان» را نوشت. این شخصیت برجسته در آخر در قم می‌خواست نهج البلاغه را به زبان پشتو ترجمه کند و از دنیا رفت. وی اصالتاً ارزگانی است و از آن شخصیت‌های آسیب دیده در جریان فاجعه عبدالرحمان هست. بعد در قندهار ساکن شدند. یا نوشته‌هایی را که از «شیرعلی قانون» مانده یا از علی اصغر بشیر هروی مانده، این‌ها نوشته‌های بسیار ارزشمندی‌اند که برای ما قابل استفاده است، به خصوص نوشته‌های مرحوم نایل خیلی قابل استفاده است.

همین‌طور نوشته‌هایی که شخصیت‌های برجسته دیگری مثل پدر نجیب مایل هروی، غلامرضا مایل هروی دارند، نوشته‌هایی که پدر ژورنالیسم افغانستان محمود

و منابع تصوف در افغانستان را ایشان بازبینی کرده تصحیح کرده و اضافات داشته و به چاپ رسانده است. همین‌طور همشهری ایشان شخصیت برجسته دیگری به نام محمدآصف مایل که درباره تاریخ افغانستان تحقیق کرده و کتاب‌هایی را درباره تاریخ افغانستان نوشته است. همین‌طور شخصیت‌های دیگری نیز در تاریخ افغانستان نگارش کرده‌اند که عمدتاً خارجی هستند ولی به زبان فارسی ترجمه شدند و از آن‌ها می‌توان «افغانستان زیر چکمه شوروی» و «دین، نوگرایی و سیاست در افغانستان» را در نظر گرفت. در مجموع کتاب‌های متعددی‌اند که معمولاً دانشمندان انگلیسی، دانشمندان فرانسوی و خبرنگاران آمریکایی در سال‌های اخیر نوشته‌اند، بعضی افغانستانی‌ها آن‌ها را ترجمه کردند و بعضاً ایرانی‌ها ترجمه کردند و بیشتر توسط انتشارات آستان قدس رضوی مشهد ترجمه و چاپ شده‌اند.

این کتاب‌ها بسیار کتاب‌های مغتنمی است راجع به احزاب، جریان‌های سیاسی، جهاد و تاریخ معاصر افغانستان. خارجی‌ها اعم از انگلیسی‌ها فرانسوی‌ها، بعضاً روس‌ها هم کتاب‌هایی درباره تاریخ افغانستان نوشته‌اند، به خصوص تاریخ معاصر و خاطرات و سفرنامه‌هایی نوشتند. این‌ها همه شان بسیار مغتنم و قابل استفاده است. همین‌طور کتاب‌هایی را که در گذشته، در دوران امان‌الله خان و کمی قبل از آن و بعد از آن بعضی خارجی‌ها نوشته‌اند مثل کتاب سفیر وقت ایران در افغانستان بنام سید مهدی فرخ که کتابش تحت عنوان «تاریخ سیاسی افغانستان» یا «کرسی‌نشینان افغانستان» چاپ شده است. این‌ها در سال‌های اخیر توسط بعضی از دوستان به خصوص جناب استاد سرور دانش تصحیح و چاپ شده و در اختیار دانشمندان و مردم افغانستان و افغانستان‌شناسان قرار گرفته است. این‌ها منابع بسیار مغتنم و خوبی است. همچنین برخی از دانشمندان به صورت جمعی کتاب‌هایی درباره تاریخ افغانستان نوشته‌اند مانند «شورای ائتلاف افغانستان» و امثال کتاب‌هایی را که استاد محمداسحاق اخلاقی تحت عنوان «تاریخ هزاره‌ها» نوشتند کتاب مغتنمی و قابل

طرزی دارند و پدرش غلام‌محمد طرزی دارند، چه در مطبوعات آن زمان چه به صورت مقالات محمود طرزی به چاپ رسیده و کتاب‌های جناب دکتر فاروق انصاری. این‌ها در تاریخ افغانستان بسیار مفیدند. همانطوری که مجلات گوناگون دوره ظاهرشاه و محمد داوود و بعد از اون و همین‌طور دایره‌المعارف آریانا که نام بردم، کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر در داخل افغانستان نوشته شده به عناوین مختلف و امثالش، این‌ها می‌توانند در این جهت بسیار موثر باشند که از نام بردن همه آن‌ها ما معذور هستیم.

این‌ها مجموعه‌هایی درباره تاریخ معاصر افغانستان هستند و لو همه آن‌ها تاریخ نباشند اما باز هم جغرافیای افغانستان باشد، در مورد یک کتله خاصی باشد، درباره جغرافیای خاصی باشد، جاغوری شناسی باشد، مثل سیمای جاغوری که چهار جلد بنده در سال‌های اخیر نوشتیم، تحقیق کردم و در افغانستان تحت عنوان سیمای جاغوری و در ایران تحت عنوان همسایه خورشید به چاپ رسیده یا بامیان شناسی که دوستان بزرگوار شما و جناب عالی همت بزرگ کردید و آن مجموعه‌های مقالات و تحقیقات ارزشمند را به چاپ رساندید. این‌ها بسیار مجموعه ارزشمندی است که در این جهت می‌تواند مفید باشد.

عدالت و امید: شما با مرحوم دولت‌آبادی چه مقدار آشنایی دارید و کارهایی ایشان را چطور ارزیابی می‌فرمایید؟
دکتر ناصری: اولاً راجع به شخصیت جناب استاد بصیر احمد دولت‌آبادی عرض کنم که بنده وقتی که در سال ۱۳۶۲ خورشیدی جهت تکمیل تحصیلات علوم دینی در صورت امکان علوم دانشگاهی وارد ایران شدم و برای اولین بار در مجلات گوناگون مجاهدین مثل مجلات و نشریات سازمان نصر افغانستان پیام مستضعفین و بعد مجله حبل‌الله آثار و مقالات این شخصیت برجسته را دیدم، از دور با او آشنا شدم و علاقه‌مند به مطالعه مقالاتش شدم. دو سال بعد از اینکه در سال ۱۳۶۲ بنده در قم وارد شدم حوزه علمیه قم پذیرش و ثبت نام از طلاب غیرایرانی نداشت. ما مجبور شدیم به حوزه علمیه اصفهان رفتیم و در

سایه سیاست دینی و مشوقانه و اسلامی روسای حوزه و رهبران حوزه علمیه اصفهان مثل حضرات آیات سید احمد امامی و سید حسن امامی و سید حجت ابطحی و جناب آقای ابراهیمی و امثال آنان، از ما آنجا امتحان گرفته شد پذیرفته شدیم دو سال را در حوزه علمیه اصفهان گذرانیدیم از دورادور با مجلات و نوشته‌های جناب دولت‌آبادی ارتباط داشتیم مطالعه می‌کردیم در فرصت‌هایی که از درس اصلی و مطالعه و مباحثه فارغ می‌شدیم و فرصت پیدا می‌شد.

بعد در سال ۱۳۶۴ که ما وارد حوزه علمیه قم شدیم از نزدیک باتوجه به دفاتر احزاب گوناگون در قم، با جناب آقای دولت‌آبادی و نوشته‌های ایشان آشنایی بیشتر حاصل شد و هرچند ما در هیچ یک از احزاب نبودیم. لذا رابطه حزبی با هیچ یک از این شخصیت‌ها نداشتیم، تمام هم و غم ما این بود که در حوزه و بعد دانشگاه درس بخوانیم. در حوزه قم و هم در مؤسسه در راه حق پذیرفته شدم. این بار هم پذیرش افغانستانی‌ها و غیرایرانی‌ها نبود و مؤسسه در راه حق بخش آموزش‌شان تحت نظر و مدیریت و آمریت حضرت آیت الله محمدتقی مصباح یزدی رحمت الله علیه بود در اینجا بدون در نظر گرفتن ملیت و مدرک و زبان و امثال این‌ها امتحان برگزار شد بنده از معدود افرادی بودم که در سال ۱۳۶۴ پذیرفته شدم که بیشتر درس‌های جدید و دانشگاهی در این مؤسسه ارائه می‌شد.

در اینجا چندین سال دوره عمومی بود بعد دوره تخصصی پیدا شد سرانجام بنده در دوره تاریخ کارشناسی و کارشناسی ارشد و سپس دکترا در همانجا گرفتم که بخش آموزش مؤسسه در راه حق تبدیل شده به بنیاد باقرالعلوم و در یک سیر تحولی و تکاملی بنیاد باقرالعلوم به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تبدیل شد.

در این دوره بود که بنده بیشتر با آقای دولت‌آبادی آشنایی پیدا کردم و ایشان را از نزدیک شناختم ولی رابطه حزبی و سازمانی و سیاسی تشکیلاتی نداشتیم. تا اینکه در سال ۱۳۷۸ دو تا اثر بنده برای اولین بار توسط مؤسسه امام خمینی چاپ شد یکی مشاهیر تشیع در افغانستان جلد یک و دیگر زمینه‌ها و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان

و مقالات بنده هم در مجله این مرکز آموزشی و پژوهشی عالی به نام معرفت تحت عنوان زمینه‌ها و پیشنهادها و جنبش اصلاحی چاپ شد، از آن زمان آقای دولت‌آبادی بنده را جدی گرفت و تلاش کرد با بنده ارتباط علمی داشته باشد و در همایش‌ها راجع به افغانستان، افغانستان‌شناسی، شعر مقاومت و امثالش که برگزار می‌شد جناب آقای دولت‌آبادی را بیشتر دیدم.

در یکی از سفرهایی که در یک همایش در مشهد داشتیم در بازگشت ایشان بیشتر صحبت کرد و حتی تأکید داشت که ما هر از چندگاهی همدیگر را ببینیم و در مسائل تاریخی هم مباحثه کنیم و هم دیدگاه خود را به یکدیگر نزدیک بسازیم و همین امر باعث شد تا بنده با ایشان ارتباط بگیرم و سرانجام در یکی از نشست‌های خصوصی در غرب مسجد اعظم قم در داخل پارک، از زادگاهش پرسیدم ایشان به بنده گفت: ما از فراری‌های جاغوری هستیم که از مسکه پایین بودند در زمان عبدالرحمان تمام سرزمین ما غصب شد، اقوام ما کشتار شد و سرانجام بقیه‌السیف ما مجبور به فرار شدیم از این منطقه فرار کردیم آمدیم به جاهای مختلف سرانجام در دولت‌آباد شمال افغانستان مستقر شدیم و الان نسل سوم ما هست که در دولت‌آباد مستقر هستیم اصالتاً از مسکه پایین از اقوام جاغوری هستیم این را به بنده گفت منتها اصرار داشت که چون این مسائل خیلی داغ است ما نباید این رسانه‌ای کنیم آن موقع البته فیسبوک و فضای مجازی نبود که ما رسانه‌ای کنیم. اگر در مجلات لازم بود بنویسیم در مجلات آن موقع لازم نبود ولی ایشان این را محفوظ داشتند. بعد از آن آقای دولت‌آبادی کتاب‌هایش چاپ شد به تدریج شناسنامه افغانستان و احزاب افغانستان و بعد کتاب‌های راجع به هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت این کتاب‌ها چاپ شد عمده‌اش این‌ها بود البته مقالات ایشان خیلی زیاد است که در هفته‌نامه وحدت، در سراج، صراط و مجلات دیگر که حزب وحدت مستقیم و غیرمستقیم مدیریت می‌کرد این‌ها چاپ می‌شد، به خصوص در مجله حبل‌الله این‌ها چاپ شد.

بنده چند ویژگی را در این شخصیت برجسته دیدم: اولین ویژگی‌اش این بود که جناب آقای دولت‌آبادی واقعا یک مرد دردمندی بود، فوق‌العاده یک آدم دردمندی بود بیش از دردمندهای دیگر دردمند بود نسبت به اینکه چرا افغانستان عقب مانده، چرا استبداد زده است، چرا عدالت اجتماعی در تاریخش نداشته، چرا قتل عام‌ها و کشتارها و نسل‌کشی‌ها اتفاق افتاده، چرا انحطاط دارد. افغانستان چرا عبرت نمی‌گیرد و ایست و توقیفی نسبت به این سیر انحطاط دارد و به قول سید اسماعیل بلخی گرامی «رفتن ما به عقب همچنان به دوام است اینجا» چرا رفتن افغانستان به عقب رو به دوام است نسبت به این خیلی دردمند بود و نسبت به جهاد مهاجرین و سختی‌هایی که مهاجرین دارند و مردمش دارند به شدت دردمند بود. اولین ویژگی ایشان دردمندیش بود.

دومین ویژگی این شخصیت برجسته آن سخت‌کوشی ایشان بود. آقای دولت‌آبادی یک فرد به شدت سخت‌کوش بود. یک فردی بود که دیپلمش گرفته در سال‌های اول در مؤسسه‌ی نیمه عالی کد برق مزار شریف قبول شده و بعد موفق به تحصیل و تکمیل تحصیلاتش در کد برق نشده در مؤسسه‌ای که مربوط به کد برق بوده و بیشتر مؤسسه فنی نیمه عالی بوده از آنجا وارد جهاد شده با سن کم اما به جای تفنگ و اسلحه به قلم رو آورد و با قلم هم با تحقیق و سخت‌کوشی که داشت به زودی یک شخص محقق و نویسنده و قابل قبول و صاحب نظر به خصوص در تاریخ افغانستان شد. در افغانستان شناسی به خصوص در تاریخ افغانستان و توانست مجلات مختلف را پوشش بدهد و مقالات متعددی یکی پس از دیگری چاپ بشود و از این جهت می‌شود گفت که یک فردی بود به شدت سخت‌کوش و شبانه روز تحقیق می‌کرد نه تنها مقالات متعدد در مجلات گوناگون مربوط به سازمان نصر و حزب وحدت به چاپ رساند حتی مقالات خیلی‌ها را ویرایش می‌کرد مجلات را مدیریت می‌کرد کارهای عقب مانده مجلات و نشریات گوناگون حزب وحدت را چه آن‌هایی که مستقیم زیر نظر حزب وحدت و سازمان نصر وقت بود چه

غیر مستقیم بود مثل مجله جبل الله و امثال آن را ایشان سامان می‌داد و کل کارها را گاهی از صفر یاری می‌کرد.

ویژگی سوم این که به شدت مظلوم و گمنام بود هیچ وقت آقای دولت‌آبادی نه در زمان سازمان نصر نه در زمان حزب وحدت و نه بعد از اون هیچ وقت قدرشناسی نشد در زندگی‌شان و در راستای این که حزب وحدت به خصوص موفق شد این که در داخل تشکیل بشود بعد کابل در سال ۱۳۷۱ فتح شود زمان پیروزی و زمان غنیمت‌گیری و زمانی نتیجه‌گیری و زمان کامیابی مجاهدان بود، آغاز ناکامی شدید و محرومیت مضاعف جناب بصیراحمد دولت‌آبادی بود، در کابل برای ایشان جایگاهی تعریف نشده چون که مدرک نداشت هم در اینجا برایشان جایگاه و امکانات داده نشد و سرانجام روزهای سختی را تجربه کرد.

به باور بنده سرزمین سفله و هوای سفله را از زبان حافظ شیرازی چندسال پیش حدود شش هفت سال پیش برای حاج کاظم یزدانی گفتم. حافظ از سرزمین و هوای سفله شیراز زمان خود که قدر او را نمی‌داند و می‌خواهد اینجا را ترک کند و به جای دیگر برود شکایت دارد. جناب حاج کاظم یزدانی را من در کابل در سال‌های اوایل دهه هشتاد و دوران جمهوریت دیدم گفتم: همانطوری که شیراز زمان حافظ، سفله پرور بوده کابل هم سفله پرور است. چرا که شخصیتی مثل حاج کاظم یزدانی در منطقه غرب کابل در یک قالی فروشی هم آنجا اتاق داشت و در کنار مبل می‌نشست و اوراقی جمع می‌کرد و نوشته می‌کرد و ظهر وقتی من دعوت ایشان بودم رفت یک نان گرم آورد و آب داغ کرد و یک شیر خشکی روی آن ریخت و گفت بیا نهار بخوریم. دفتر نداشت، کتابخانه نداشت یک دستگاه کامپیوتر نداشت، امکانات اولیه و ضروری را نداشت. سرانجام همین سفله پروری افغانستان نسبت به شخصیت‌های برجسته و آزاده و محقق برجسته‌ای مثل حاج کاظم بود که ایشان سرانجام نتوانست آنجا تاب بیاورد و به سرزمینی جدید رفت که آنجا قدرش را بدانند ولی ایشان گرچه دیر شده بود ولی خیلی دیر نشده بود. اما بصیراحمد دولت‌آبادی، این سفله پروری که در فرهنگ افغانستان و مردم ماست که از

بزرگان بیشتر گلایه است، این آدم تا آخر در اینجا ماند سرانجام زمانی که دیگر چشمش آسیب جدی دیده و سلامتی‌اش آسیب دیده بود از اینجا رفت و در سرزمین جدید وقتی رفت در آنجا هم دیگر خیلی دوام نیاورد هم از لحاظ بینایی و هم از لحاظ صحت‌مندی و نتوانست آنجا هم چند صباح آرام باشد و بتواند تحقیق کند یا حداقل از او تجلیل بشود. لذا این مظلومیت و گمنامی و محرومیت این یکی از ویژگی‌های ایشان است که کمتر محقق، هرچند محققین گمنام و محروم و معمولاً از چشم افتاده هستند و از مزایای امکانات برخوردار نیستند، ولی در عین حال بصیراحمد دولت‌آبادی از هر جهت بیش از دیگران و سردرسته محرومان و رنج دیدگان و مظلومان بودند. این یکی از مشکلات استاد بصیراحمد دولت‌آبادی بود و یکی از ویژگی‌هایش بود که به عنوان ویژگی سوم مطرح است.

ویژگی چهارم جناب بصیراحمد دولت‌آبادی که از همان سه ویژگی نخستش هم به دست می‌آید استقلالش بود. ایشان یک استقلال فکری و عزت نفس داشت. لذا ممکن است کسانی که در خارج سازمان نصر بودند یا به شدت عناد به سازمان نصر و حزب وحدت داشتند ایشان را یک حزب‌گرا می‌دانستند. یک حزبی سرسخت و یک نصری سرسخت و یک وحدتی پولادین اراده می‌دانستند، اما در عین حال ایشان یک آدم مستقل و با عزت بود و نصری بود وحدتی بود ولی واقعا مستقل و آزاده بود و در تحقیقاتش این مسائل را به هیچ‌وجه در نظر می‌گرفت و این آزادی و استقلالش باعث شد که چنین محرومیت‌هایی ببینند و در زمانی که باید نتیجه زحماتش را ببینند، به محرومیت‌های مضاعفی دچار بشود.

ویژگی پنجم ایشان ذوب در شهید مزاری بودن بود. یک چنین شخصیتی ما در تاریخ کشور کم داریم. ویژگی که درباره این شخصیت می‌شود گفت این است که ذوب در شهید مزاری بود. هیچ کسی را به اندازه بصیراحمد سرسپرده و ذوب در شهید مزاری ندیده‌ایم در هر حالت چه زمانی که شهید مزاری زنده باشد چه از دنیا رفته باشد چه

که در تاریخ وجود دارد و آن ویژگی‌ها و ظرافت‌هایی که در تاریخ نگاری وجود دارد چه از لحاظ رفرنس چه از لحاظ ادبیات و چه از لحاظ ساماندهی و چارچوب علمی کارهای تحقیقاتی و اسکت کارهای تحقیقاتی ممکن است در موردی رعایت نشده باشد و آن‌ها را به صورت احسن انجام نداده باشد، ولی از لحاظ اینکه کارهای‌شان مستند و قابل استفاده است و در بخش‌های گوناگونی و یا یک کتاب در بخش‌های مختلف، ایشان تلاش کردند که کاربردی باشد، آثارش از این سه ویژگی برخوردار است.

اولا همه آثار ایشان مستند است هیچ منبع غیر مستندی نداریم و دوم اینکه آثارشان معمولا کاربردی است و موضوعات و عناوین و مطالبی را نوشته است که معمولا قابل استفاده و کاربردی است نه صرفا ذهنی و علمی. ویژگی سوم این است که نوشته‌های ایشان مستقل و نقادانه است، به تاریخ معاصر نقد دارد و نقدش هم مستدل است. هیچ جایی ایشان دیدگاه درباری ندارند، دیدگاه حزبی ندارد اگر حزبی هم داشتند دیدگاه ایشان علمی و مستند است ممکن است که از موضع حزبش هم باشد. این مانعی ندارد. ممکن است همخوان با یک رهبر باشد یا مخالف نگاه یک رهبر یا یک جریان سیاسی باشد ولی مستند و علمی است. بنابراین قابل استفاده می‌باشد. از همه مهمتر این که جناب آقای دولت‌آبادی تلاش کرده است که همیشه کتاب‌شان را به شکلی بنویسد که مخالفانش هم هر وقت مطالعه می‌کنند یا نقادی هر وقت می‌خواهد نقد کند، واقعا دلایل کافی و مبنای لازم علمی داشته باشد. هر چند روش‌شان آکادمیک نیست، تحصیلات و دوره‌هایی هم در این باره ندیده بلکه با تحقیق و تلاش به اینجا رسیده است.

سرانجام خصوصیت دیگر کتاب‌شان قلم روان ایشان است. ایشان قلم بسیار روان و قلم علمی دارند، بر خلاف دیگران که به صورت خودجوش کار می‌کنند، ممکن است نوشته‌هایشان قابل استفاده نباشد ولی نوشته‌های دولت‌آبادی کاملا قابل استفاده است. قلم روان ایشان که بسیار هم کار شده این قلمی است که امروز در مراکز

زمان که شهید مزاری کمک بکند که ایشان کار فرهنگی کند چه کمک نکند چه یاران و جاماندگان و میراثداران شهید مزاری از او یاد بکنند چه نکنند، ایشان یک سرسپرده و جان فدا و شیفته شهید مزاری بود و عاشقش بود و در همین راه تا آخر باقی ماند تا آخر هم دست از این کار برنداشت و در عین حال گنجینه اسرار شهید مزاری هم بود؛ خاطرات، نکات و یادداشت‌هایی که ایشان از کوچکی از شهید مزاری برداشته بود و در خاطراتش و یادداشت‌های خود حفظ کرده بود کمتر کسی به این اندازه جزئیات شخصیتی خاطرات فردی، تحصیلی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در سفر و حضر را از شهید مزاری اطلاع داشته باشد، یادداشت داشته باشد و نگه داشته باشد و سرانجام این شخصیت برجسته با توجه به آن خصوصیات پنجگانه که داشت توانست یکی از نویسندگان مستقل و نقاد در تاریخ افغانستان به خصوص تاریخ معاصر بشود و یک شخصیتی شد که چندان سن و سالی نداشت اما توانست آثار ارزشمندی را خلق کند که به زودی آثارش با همه گمنامی‌اش با همه اتهامی که زدند، با وجود سنگ ملامت ایشان سلامت بود و با وجود اینکه مدرک و نام و نشان نداشت به زودی به عنوان مرجع و منبع مطرح شد ایده‌هایی که مطرح کردند و معمولا این منابع معاصر را ما استفاده می‌کنیم. امکان ندارد یک تحقیق درباره افغانستان بشود و از سه اثر عمده ایشان استفاده نکند: از شناسنامه افغانستان، احزاب و جریانات سیاسی افغانستان و هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت استفاده نشود. امکان ندارد دانشجویی افغانستان‌شناسی کار کند و از شناسنامه افغانستان استفاده نکند، از هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت استفاده نکند، یا از شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان استفاده نکند یا سایر کتاب‌های ریز و درشتی که ایشان نوشته‌اند.

این ویژگی‌های شخصیتی شان بود اما راجع به نگارش جناب آقای دولت‌آبادی. دولت‌آبادی یکی از محققان برجسته کشور ماست طبیعی است که ایشان تحصیلات آکادمیک راجع به تاریخ نداشت و آن روشمندی

علمی هم قابل استفاده است. برای دانشجویان و کسانی که اکادمیک و به صورت روشمند تاریخ را کار می‌کند و کارهایی راجع به افغانستان‌شناسی می‌کنند کتاب‌های جناب آقای دولت‌آبادی واقعا قابل استفاده و قابل استناد و رفرنس می‌باشد.

عدالت و امید: سپاس جناب دکتر، اگر نکته پایانی باشد بفرمایید.

دکتر ناصری: آخرین نکته این است که در هر جایی که من ورود پیدا کردم و رفتم بیشتر سروکار ما در ایران با دانشجویان گوناگون به خصوص دانشجویان افغانستانی بوده و بیشتر در سالگردهای شهید مزاری که سال به سال پرچوستر، گسترده‌تر، عمیق‌تر و آگاهانه‌تر واقعا برگزار می‌شود که یکی از رخداد‌های بسیار مهم فرهنگی و تاریخی و همایش وسیع مردمی ما سالگرد شهادت شهید مزاری است؛ چه در دانشگاه‌های مختلف از دانشگاه فردوسی مشهد تا دانشگاه تهران تا دانشگاه شیراز و دانشگاه اصفهان و همین‌طور یزد و بین مردم و مجموعه‌های مهاجرین از اصفهان و یزد گرفته تا شیراز و تهران و قم و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه متعدد قم و همین‌طور جامعه المصطفی در مشهد و دانشگاه فردوسی مشهد شرکت کردم. واقعا روی اینکه تاریخ کشور خوب کار بشود و بعد به خانواده‌ها آموزش داده شود و آموزش تاریخ به درون خانواده‌ها راه پیدا کند، مردم ما از لحاظ تاریخ و هویت تاریخی به شدت ویژگی‌های قابل افتخار و مباهات دارند و گذشته به شدت مشعشع و طلایی دارند و گذشته مردم ما با آن برداشت‌های که امروز از افغانستان و انحطاط افغانستان و جنگ در افغانستان و درگیری‌های افغانستان و ترورها و مشکلاتی که وجود دارد، اصلا شباهتی ندارد. از این جهت به شدت

معتقدم که تاریخ افغانستان هر چه بیشتر کار شود باز هم جا دارد و ما در آغاز راه هستیم و آغاز مبارکی است و خانواده‌های افغانی در هر گوشه جهان هستند به خصوص مردم ما باید تاریخ را جدی بگیرند تاریخ افغانستان را باید بیاموزند، در منزل هر افغانستانی باید کتاب‌های تاریخی وجود داشته باشند، منبع تاریخی درست داشته باشند و فرزندان مهاجرین افغانستانی در هر گوشه جهان هستند چه در داخل کشور و چه در خارج کشور باید حتما تاریخ را جدی بگیرند، آموزش ببینند هویتشان را شناسایی کنند و این هویت تاریخی باعث می‌شود که ما هویت خود را حفظ کنیم در یمنی پیش من اگر هر گوشه‌ی جهان باشد وقتی تاریخ خود را بشناسند و بفهمند و آن را هضم بکنند به نسل‌های آینده منتقل کنند این باعث می‌شود که ما دارای هویت واحد باشیم هویت خود را حفظ کنیم گذشته افتخارآمیز خود را نگه داریم در آن راستا اعتماد به نفس داشته باشیم در آن راستا وحدت داشته باشیم در آن راستا می‌توانیم نسبت به رشد و ترقی خود و استعداد توانایی خود و نقش تاریخی خود امیدوار باشیم و مسئولانه تلاش بکنیم، از هر گونه بی‌هویتی و هویت‌بدلی و از خودبیگانگی احتراز داشته باشیم از هر گونه تفرق احتراز داشته باشیم از هر گونه درس نگرفتن از گذشته تاریخی و جدایی از همدیگر و تکرار اشتباهات گذشته باید احتراز و پیشگیری کنیم. انشاء الله این اهمیت تاریخ را باید همه ما توجه داشته باشیم نسبت به آموزش و اطلاع و مطالعه و هضم آن و انتقالش به فرزندان و خانواده و نسل‌های بعدی مان حساس باشیم که ما تاریخ گذشته و قابل مباهاتی در منطقه و جهان داریم.

مصاحبه‌کننده: دکتر عبدالله جعفری

برخی از آثار زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی

